

57a

W. J. F. M. M.



1
زیوی دل از غوطه بریداشدن نیکوست
از دوستان دشمن دور دشمنان دوست

هفت قسمی کان غرقه امیدوار
دستی دشمنی انگیزش

از دشمن خندان ندیدم
که دشمنی یار و یار دشمن

این فلک همچو شمشیر سعات است
سعی زبیر و سعادی زبیر است

از آمدن بکار از رفتن دوری
او را به حیاطا مگر بدویتی

کیم که بگویند میرد و زنده
ای که در خیر یافته گنج

یک کسی میبستد آنچه از خویش اید تا پسند
مشتاب بقتل من که در دست تو ام
الحمده بالتوفیق صاحب ناخلف اختیار کنید
دیدار یار نامتناهی بجهنم است
زود دل نه زود صورت جفا بی تو از دل
تو هم که قضا ضعیف است این باز یار نیاید
تو هم که عمر امان نه در قادی برک

بیت

ای حافظ شیرازی بیهما نظر انیازی
ما عاشق بلای تو کاشف همیازی

نظم

دستی که ز دی نشه ترا تنگ آورد
دو وقت ضرورت نبوسه دادن شیار
همی که عارست و ملال فریاد
در حالت احتیاج بد نماز

نظم

تیک دیدید نیکو آن توان کرد
که نتوان بلیاه بکمران کرد
شمشیری تیغ جانی بپویدن
بنقدیری شایر اقلی کشتیدن

بیت

چون ز دشمن کسی شراعت یافت
جانب خویش دلی عنان بر یافت

بیت

همی چند که فریاد بدست ترا
ز تبار که تو ز هر هلاک خودی

ع - هر سخن و قتی و هر نکته زمای دارد - ع - صد جان مدای افک ز بان و دلش بیکست
ع - من طلب غلب - ع - انوشیروانی چه معبود آخر که کار از دست رفت

که نقد ندر ایم و صالت در دست
 در دیده مقیمست حیات پیوست
 اگر و صایب جسمانی نیست
 غم نیست چرا اتصال درو جانی هست

نیت

هر که بنماید تا مل عملی بکند پیش
 اخیر مر از آن کرده چشمافزاید

نیت

هر که از آنکه در دیده و شرب پنهانست
 چنین رو در نشود بر همه روشن کرد

نیت

هر که در غمی باید ز ما خاطر که از کرد
 بقول و و شمعان دست ترک و شکان کرد

نیت

ساکن نمی تنه و دستمان آب جسم من
 کین درو عاشق و ملاصت فروق نشود

ع. آتش چو زراخت بسوزد تر و خشک

ع. غافل مشو ز کار که نیست غنیمت
 ع. کل اناء یفرغ بما فیہ
 ع. علاج واقع پیش از وقوع باید کرد
 ع. زمانه با تو نساورد تو بازمانه مساز

ست اصدده دل حال دل زار چه دانی
خونخاری عتسافه جگر خواری چه دانی

ست بد ممکن و یار یاران هم مشو
و در بد کس خویش دل حیم مشو

ست هر که در کار هاشناب کند
خانه و عقل را خرب کند

ست ازین نویب مبارک که ناکه هان آمد
بشایقی بد و مژده بجان آمد

ست بی تاامل مگو نش در ازاد
تاشیمانی نگر وی اخراجار

ست نه از رفیق و غایب نه از حیات امید
نه از سپهرش رفت نه از زساق نور

۱ - **منوع** که از سوال مالم و از جواب نخل - **ع** از دوست یک افشارت
از مابعد دیدف
۲ - **ع** از پشیمانی چه مسود اخبر که کار از دست رفت
۳ - **ع** قریسم که عمر امان فدهت تا دمی و کو

بیت

هست جوانمردی و درم صد هزار
کار جو با جان فتنه انجامست کار

بیت

از جانب من طرح و وفا واری نبود
ازینست تو ایند جفاکاری نبود

بیت

خویش است عهد محبت بدوستان بستن
و پی چه سود که آن عهد و وفای نیست

بیت

ای دل صبور باش پیر آفاق روزگار
نیکو تشنه بصیرت انجام ادبی

بیت

از اسب و فاطمه نمی باید کرد
اسب و زن تشنه شیر و فادارند

بیت

تو ملولی ز ما و ساق شاق
دل بد میدو و چه حالست این

۱- کسی میند اینچه از خویش
آید نایند

۲- دزدی که پاک بود در امتحان چه غم دارم
۳- ای طبیب اخیر علوی کن که کار از دست رفت

詩

فستق سمنی یکله از او در سمن
خداوند کرد نه باقی بفرم و نه قید

و در صاحب کبر و کینه اعتدال نشینی
از دشمنان آبرو و تعادل نهایی

3

نعمد صدمه بخت بلا نمي شايد
مجزه رضاي بتضاي خدا نمي شمار

3

از دیوستان دشمنان و از دشمنان دیوستان
از دیوستان دیوستان و از دیوستان دیوستان

3.

کزی دشمن یار و یار دشمن
از دشمن خود حیات نترسم

3.

این ملک همچو شیشه ساعت است
معانی زین ساعتی زین است

بیت

از لعلین بهار از یختن می
چون خویش تابنده شده ناید
شب تیره بر چرخ لشکر کشید

بیت

چون در لشکر و دشمن افتد خلاف
چرا قیغ باید کشید از خلاف

بیت

چون تنهایی که راز خیزش را پنهان گوئی
بس چرا زنجی که افرازیگری اقتضائی کند

بیت

اگر در تلخی هجران بر خوم غم تنه ان میرزم
بهتر که با یکانه شهید و مسکین خوردم

بیت

یکانه را برسم تکلیف کنند، دوست
انجا که دوستست تکلیف چه حاجتست

بیت

ملک ز غصه فتکایت که در طریق طلب
براحتی نرسیده آنکه زحمی نگشید

بیت

در دگر که یار ز رفت دلم را دوا نکند
صد و عده پیش داد یکی را و خاک کند

بیت

اذا که کمال معرفت نشد حاصل
هم میونس جان باشد و هم بر هم دل

بیت

یک کل بی خار و رین باغ نیست
لذله و بی افشایغ نیست

بیت

که برینالم سنگ را دل خور شد
و بر بگویم دیدها حیضوت شود

بیت

ملک را که قرار خواهی کرد
تینغای قرار باید کرد

بیت

بشرین زبان و لطف و خوبی
توانی که پیلای صوی کشی

بیت

وصلی که دوز او ملازل باشد
همچنان به از آن وصل باشد

بیت

کارهای اینچنین آن به که فدا پی نبود
انتظار که کوکبی آخر شبیانی بود

نظم

هرایم خمیشتند و گویا بشو
زبان بسته بهتر که گویا بشو
مردیم سخنان گفت پای بهوش
و گرنه فتنه چو نه هرایم خمیشت

بیت

شمع پیر و از را بسوخت و لی
زود و پیریان شود پروغق خمیشت

بیت

اگر از مخزن تو فنی عطای نرسد
سعی سودی نکند جبهه بجای نرسد

بیت

چو بدید که می مشو آمدن ز افات
که واجب شد طبیعت را مکافات

نظم

دنیایند زنی آنکه پیریشان کنی دیلی
ز تبار پیدمکن که نکو دست همتا قلی
دنیای مثال بحر عجمت است پیر نرنگ
امسوده عارفان که کز فتنه ساسا حلی

بیت

علاج واقع بدست از یو قیوع باید کرد
زین سود ندارد چو زقت کار از دست

بیت

چون نتوانم که پاکس حال در خدمت تو گویم
زوم در کلیمه و اخلاف هم با خود بشتن گویم

بیت

اخرجه محل هزار باز است
وقت اجل است و جان کز این است

نیت
 هر جا که رسم مهر و وفا بیشتر بود
 جمعیت و حصه و صفای بیشتر بود

نیت
 دوستی هنر از کربشاید
 دوستی نهایی را کمی نبود بسیار

نیت
 نزاع اچنان آتشی بی فروزد
 که از تاب و تب هر چه باشد بسوزد

نیت
 قیفه حلم از تیغ اهل تیغ نبرد
 بل نه صاف لشکر طغیان کند

نیت
 دولت نه باک تسایب علم و ملامت
 و ایستاده با حکم قضا و قدر است

نیت
 بناچار به قدر بدید بایید
 که بی قدر بدید کار بی بیناید

نیت
 درویش را که تیغ قناعت مسلم است
 درویشی نام دارد و سلطان عالم است

- بوی محبوب چو بر خاک احیا کرد **مست**
 چه عجب باشد اگر زنده کند عظم نیم
 - باخت نیک هیچ کسی راستین نیست **مست**
 عریس ساک به از تیغ پند نیست
 - یارانی که نبوده اند ز دافم کجا **مست**
 ایاز حال بید که از ما جدا شد

- جد جسد کسی که پیش نیست **مست**
 کارش از جمله خلق پیش نیست
 - اکیش **مست** اگر که میرد زنده **مست**
 قیامک اخیری که رو گفتید

- بد نفس منک **مست** و بد کلان **مست**
 و رفتن و سگ زدن اسان **مست**
 - مدد جانم اقی **مست** بغدوند **مست**
 هم از اول **مست** در اندام **مست** زنده

- ع محبوی رسم امانت درین زمانه **ع**
 نیست

- ع او از اشنا نفس روح پرور **ع** درست
 ع بیابان که کلمات شکفت و خار نما **ع**

ع پسند یکس آنچه
 بخود پسندی

نیست حریف بدبختی من از غایت دینداری نیست
پیر و پادشاه صد عیب نهان می بینم

نیست در زمینم خیمه میبیدم از سوز در دوزخ
دلمنی خاک و لب تشنه و چشم فرسوده

نیست ناچار هرگز صاحب روی نگویند
هر جا که بگذرد همه چشمی بر او بیند

نیست نتوان بر حق دید نیاک و رای صواب
چراحت دل صد باره زار و دلگیر است

نیست نشنیدی این مثل را کار یاب عقل گفتند
من جویب الحیرت حلت به اندامه

نکای ستانه درین کنید به ننگی در شش آواز
که کشیدم هر چه گوئی که بدایت باز

نیست بیا که وصل منرا از خدای میخوانم
بیا که گوش بد آواز و چشم بر رانم

ع کسرا و قیاف نیست
کام انجام کار چیست

ع عمری که این چنین گذرد
در حساب نیست

تایاک اصل کویچه در اول و فاکند
اختر ازان یکدیگر و عزم جفا کند

غم در کل عمر که اولیده یار
مشکل اولدیز که احیده اولد

منک و فخر که ایلس کند بی نظ
خاک آتین اولدیز بی منک که

که کلمه طوبی از روی وطن
جان دماغن پراتی بوی وطن

بندله آنغم الم بسته
حسرت تلذضت و دل خسته
بیریکا محنت جلازی وطن
بیریکا تشبیت یلازی رستی

آنک که عقل کامل اولد یازری
جهان حالندن الور اعتباری
کویب یوچرخ کردان اضطرین
رسانک سد عتیده انقلوبین

نه اقبالندن اولور قند سرکش
نه اوبارندن اولور جان اقرش

بیت
اندر سفر مشقت و ذل و صلاقت
که هست خوش تر لچ و فرج در اقامت
عاقله اولد که راحتی فحشته بدله قلبه
ع دشمن دانا به از نادان دوست

بیت
بود ربو دینم آچنده دیم و دین
اچین بولنر عیش شریعت

بیت
هر که در راه خالق دایم نهاد
عاقبت هم خودش بدام افتاد

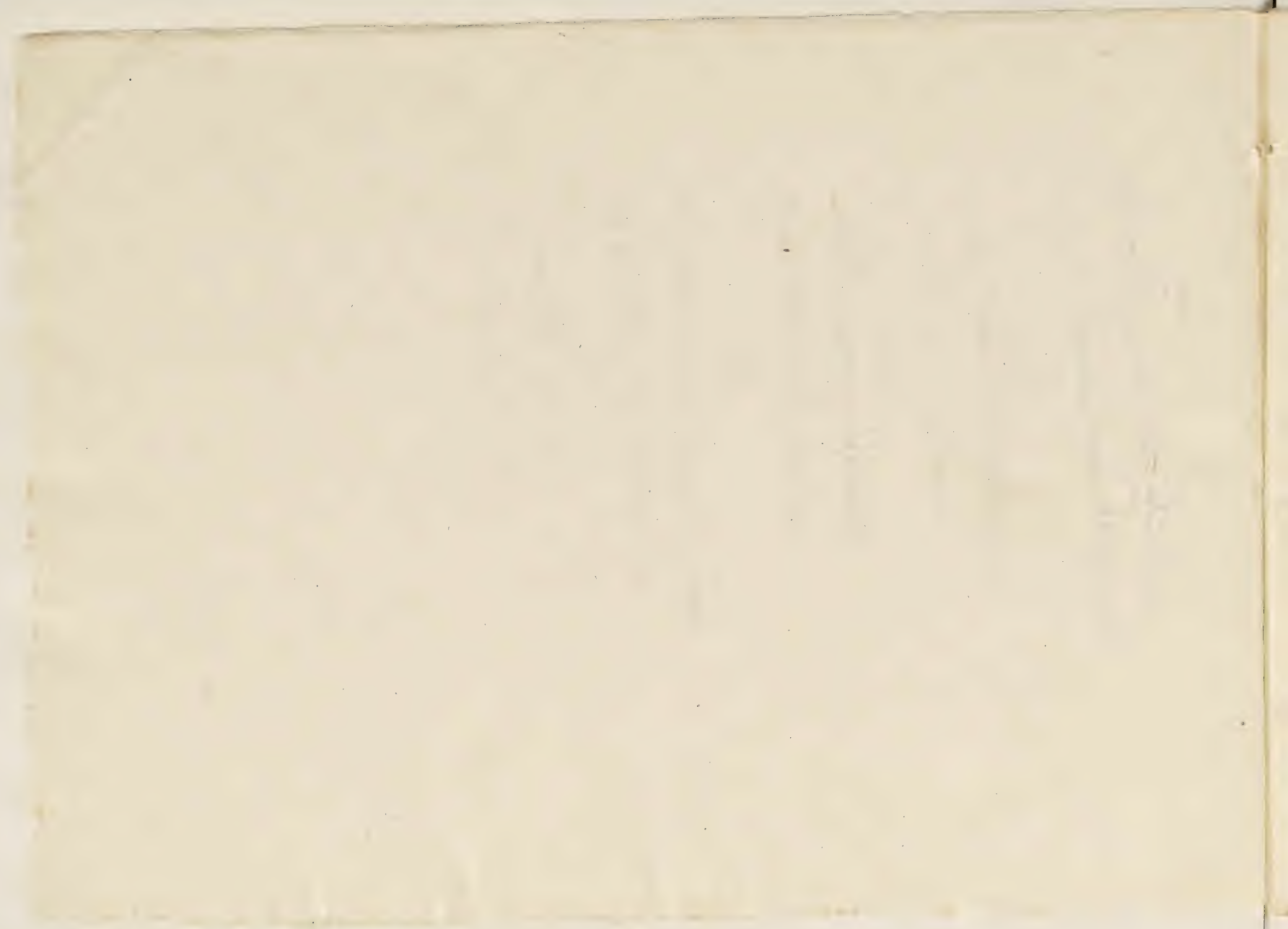
ملت
جهان چون گشت یکام تو نام نیک افروز
که غیر نام نیکوست نیست حاصلی ز جهان

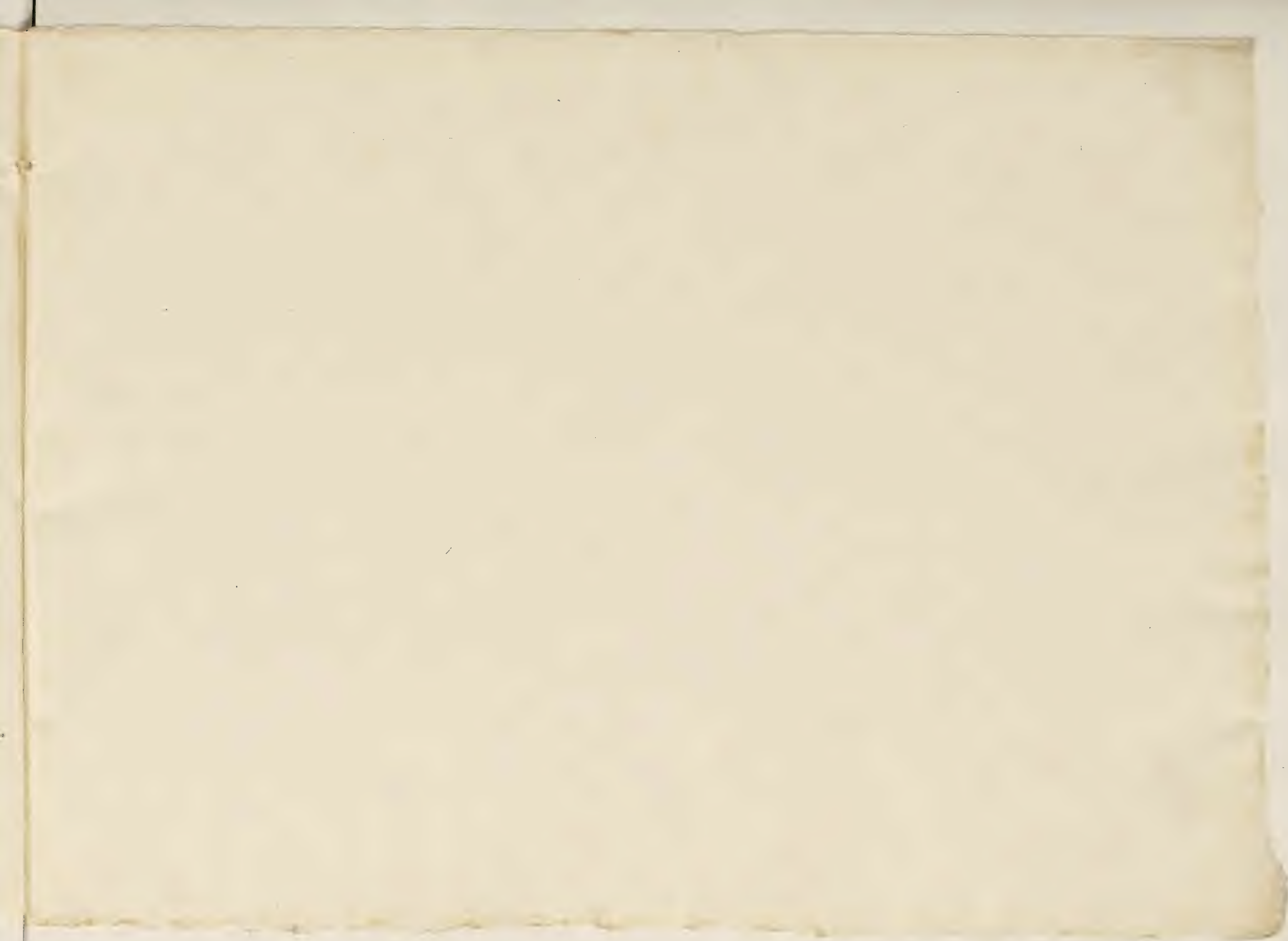
نیت
سند ز آریخی دوشه بی چوق دم دوز
هیکاه کو ز لوم شیر نم دوز

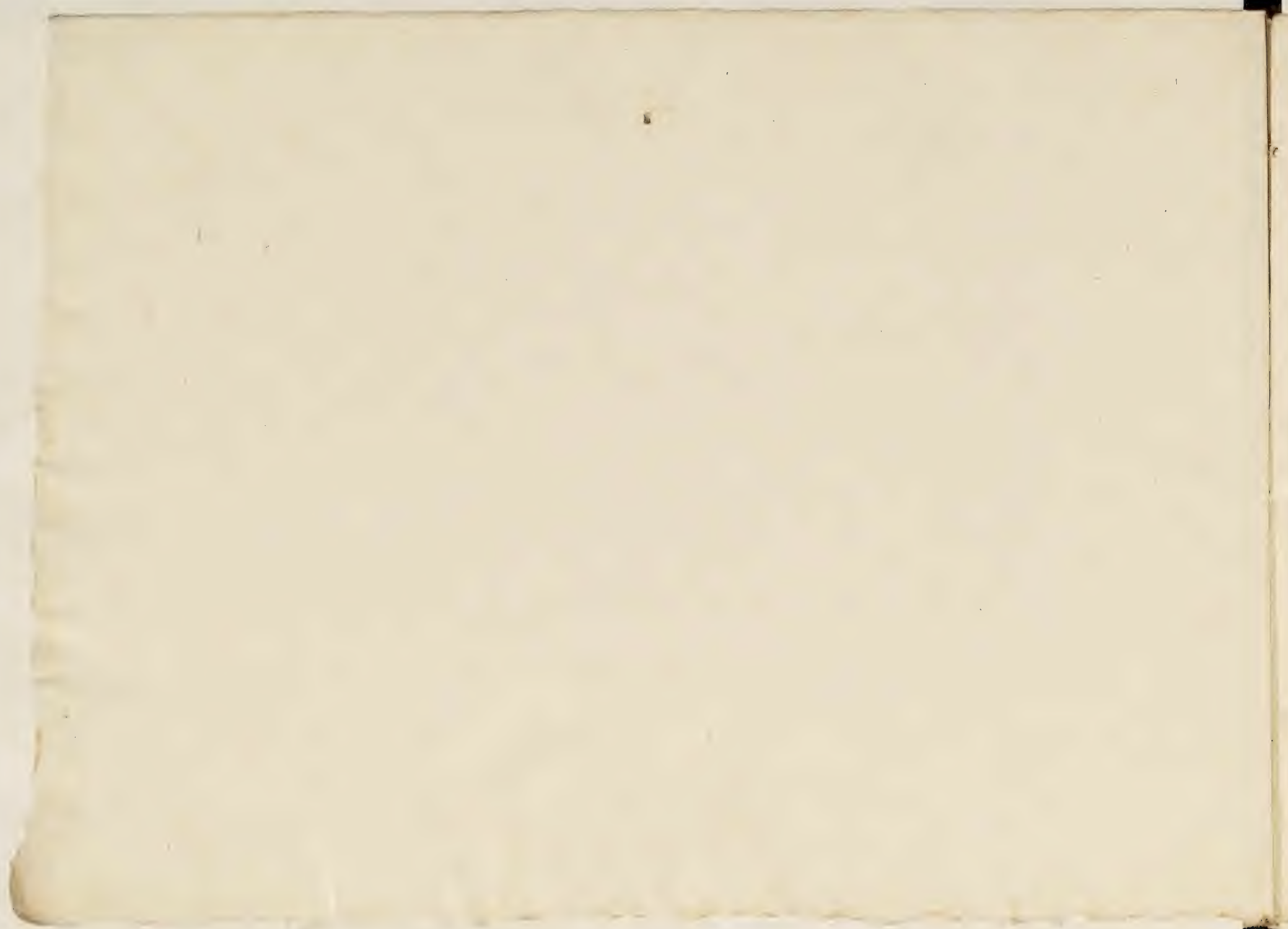
نیت
هیکاه ز سم صبر و وفا بشتر بود
جمعیت و حسیب و صفایا بشتر بود

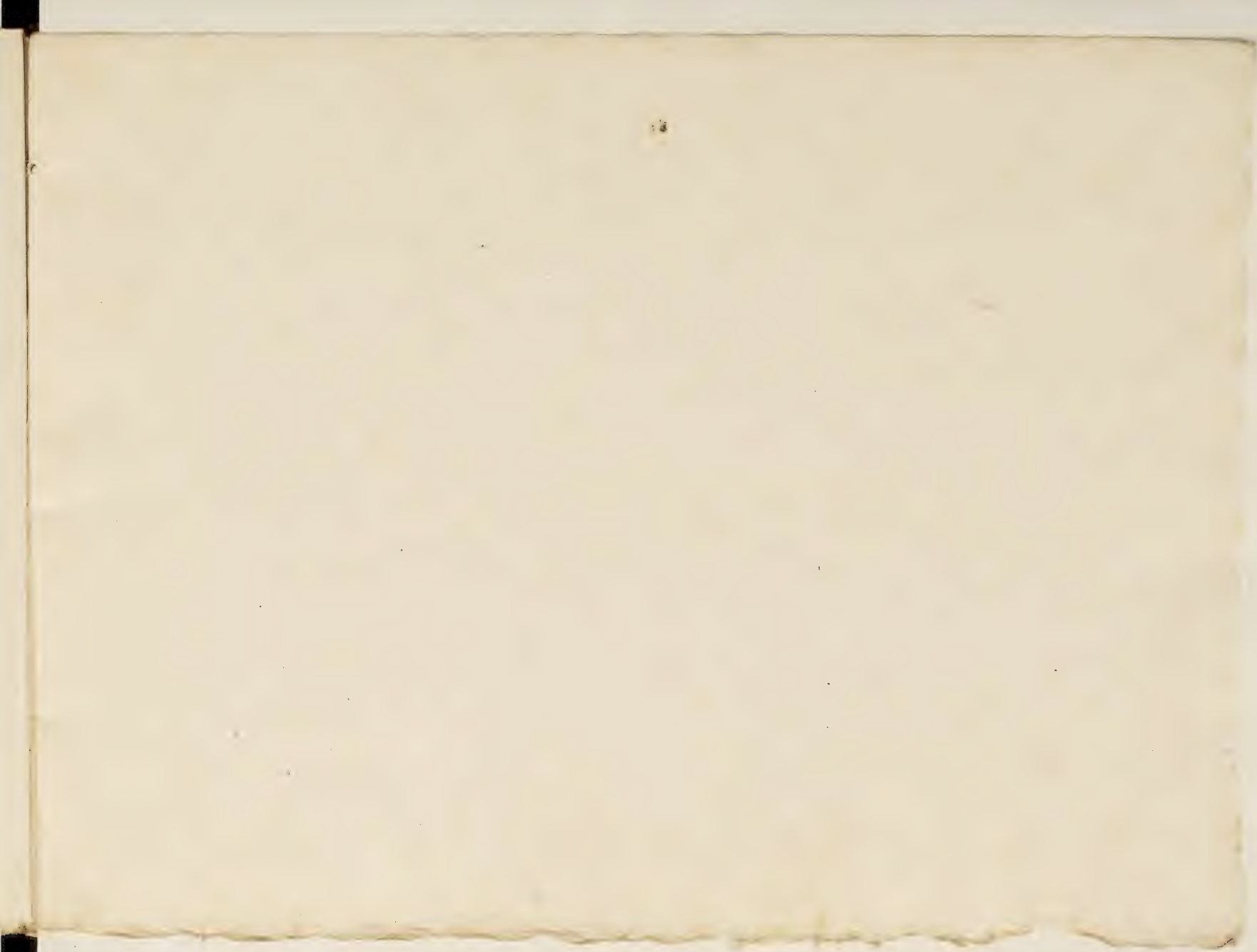
نظم
ملک سلطان کیم کافر اولسه اولور پیاپدار
لیک جود و نظایله اولمز مالک بر قیاد

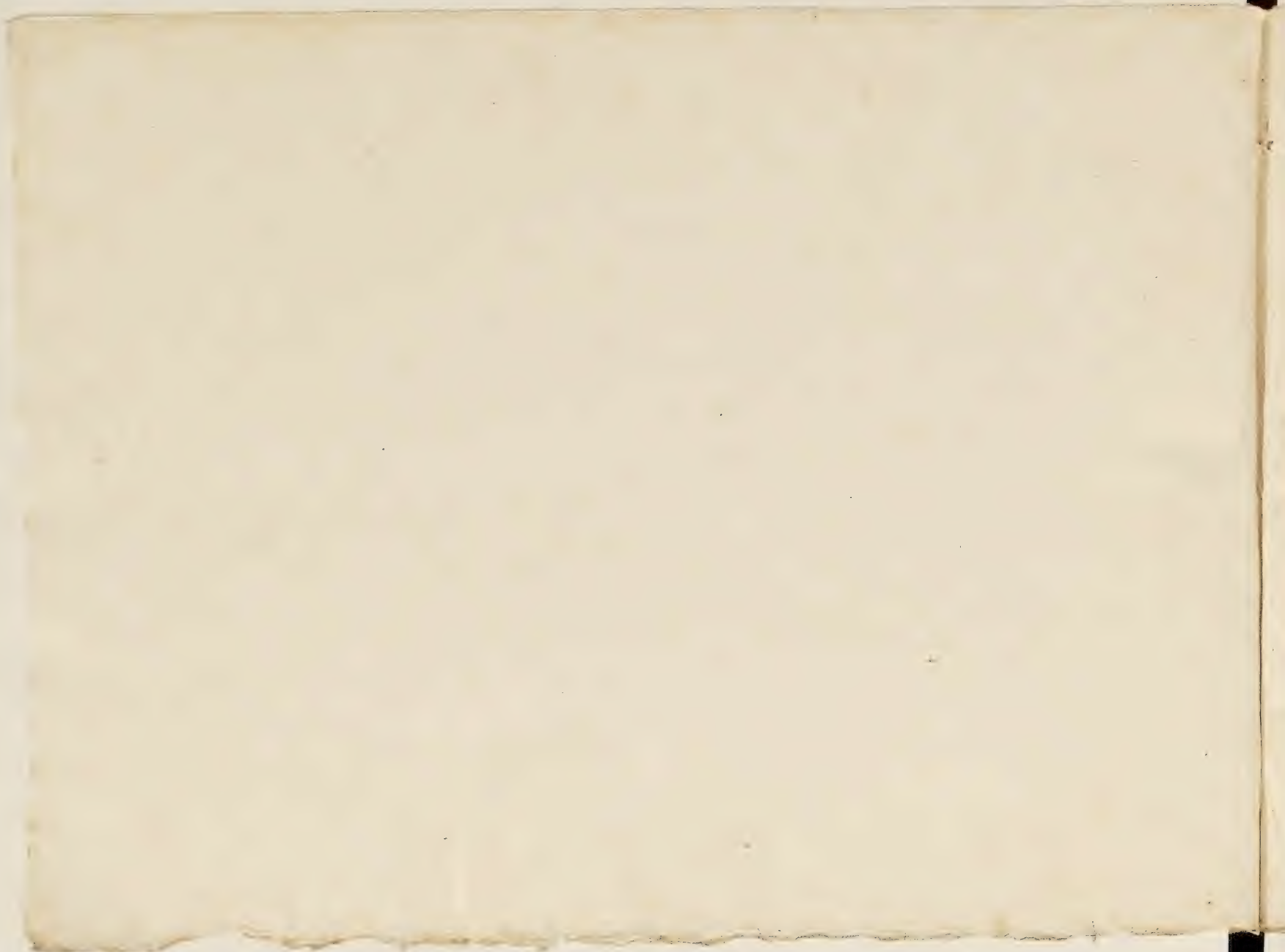
نیت
خصی تا کفر افت جاندر
یکه را اول دوستدن کوفاندر

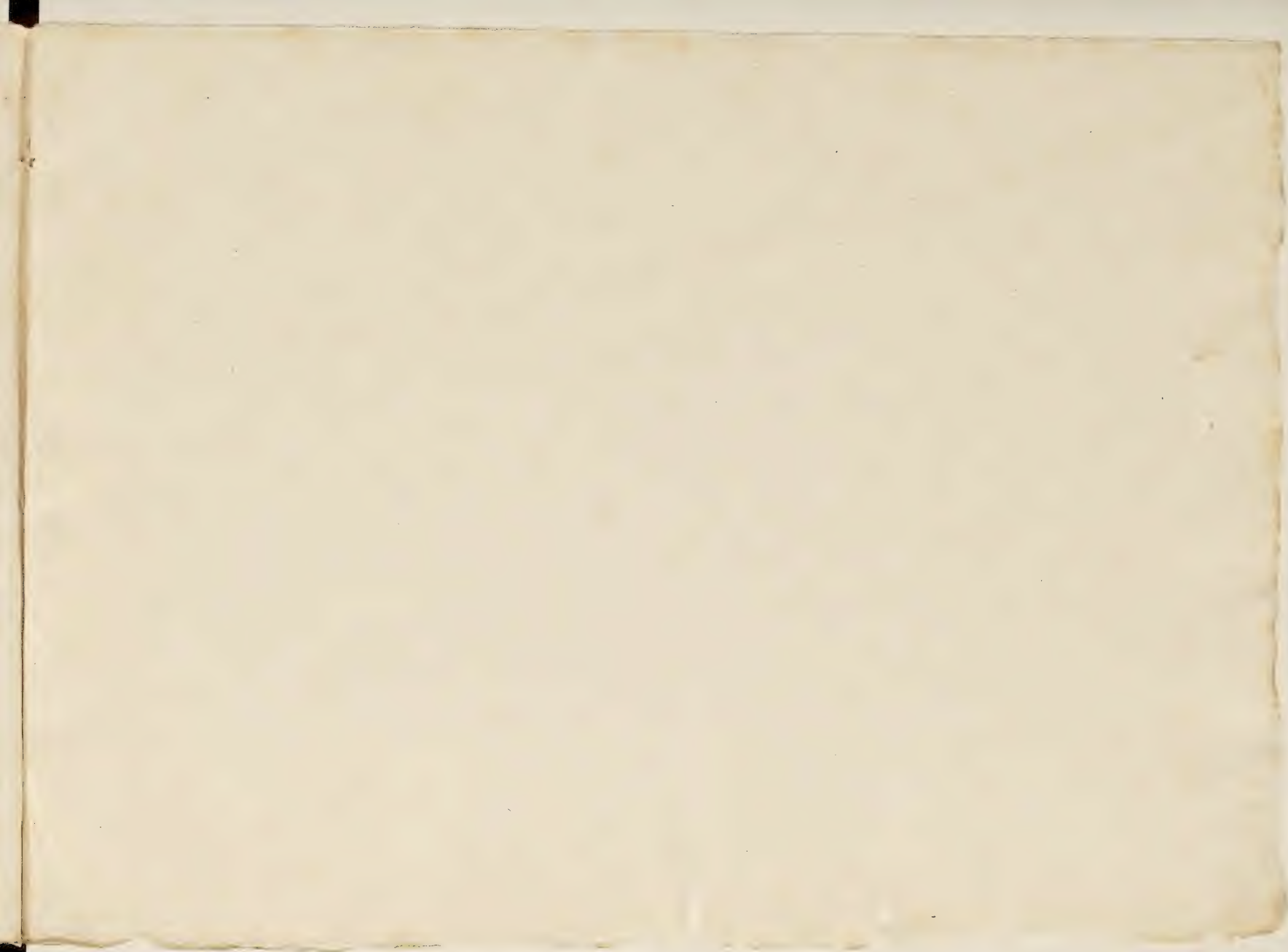


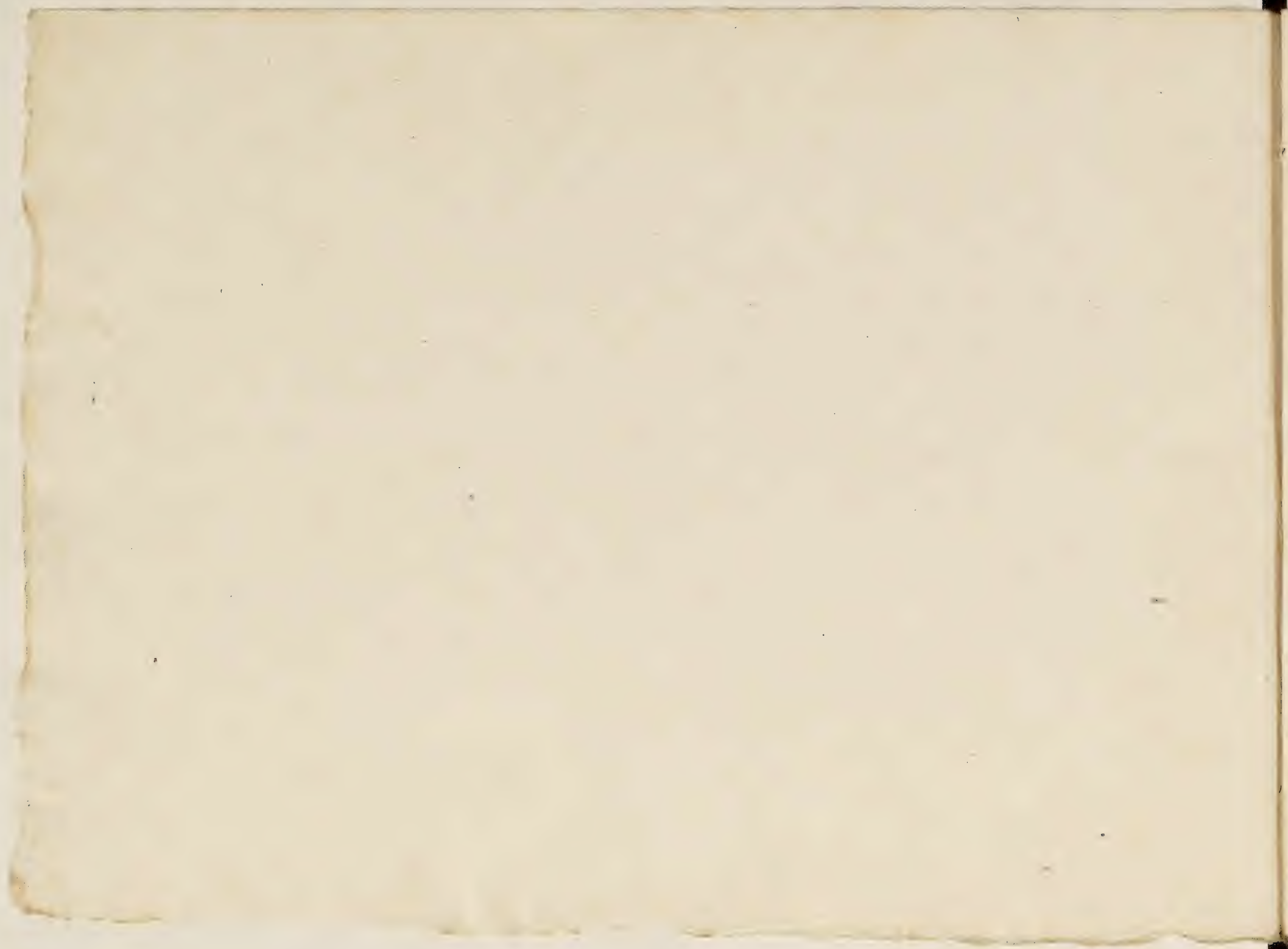


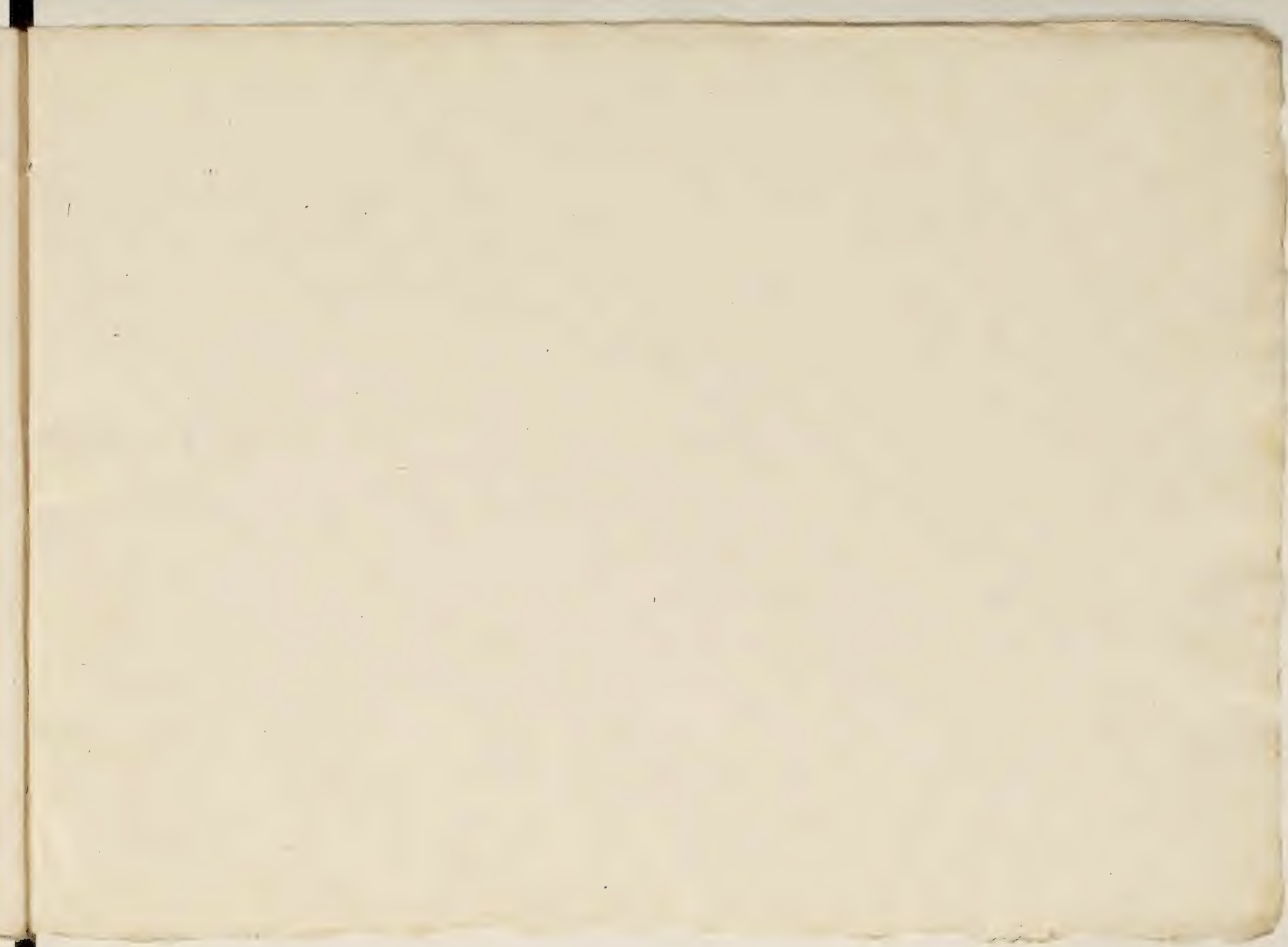


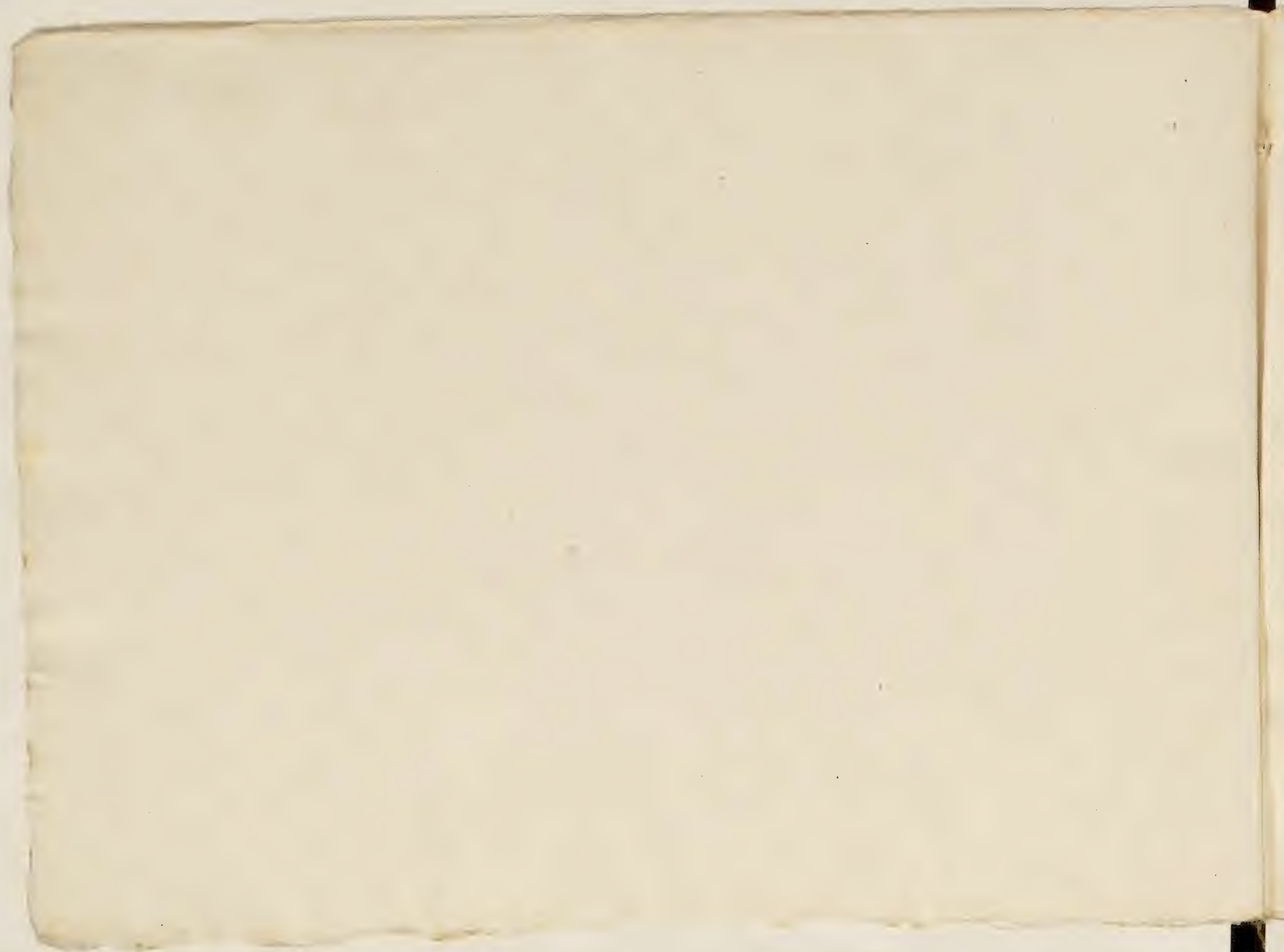


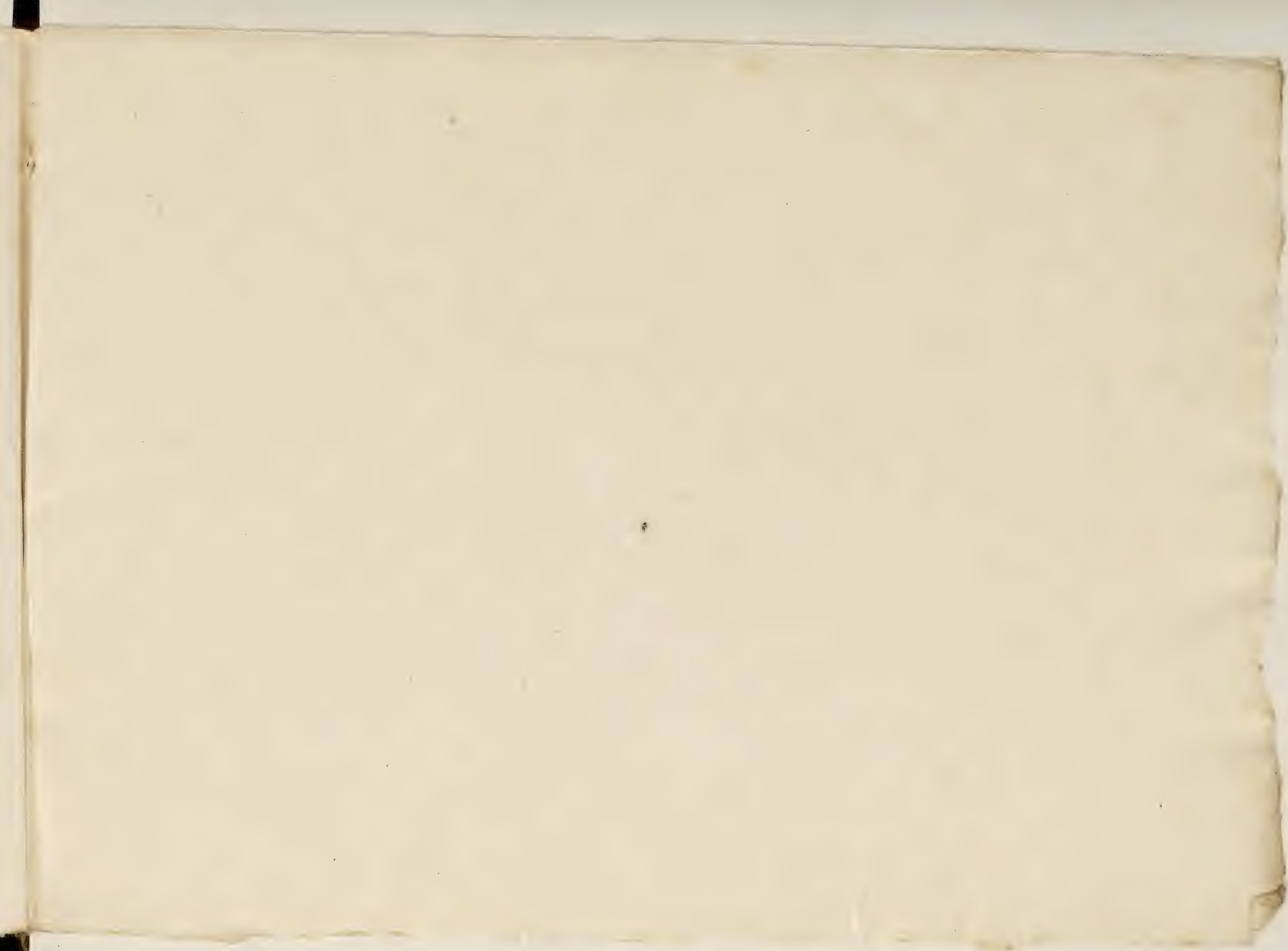


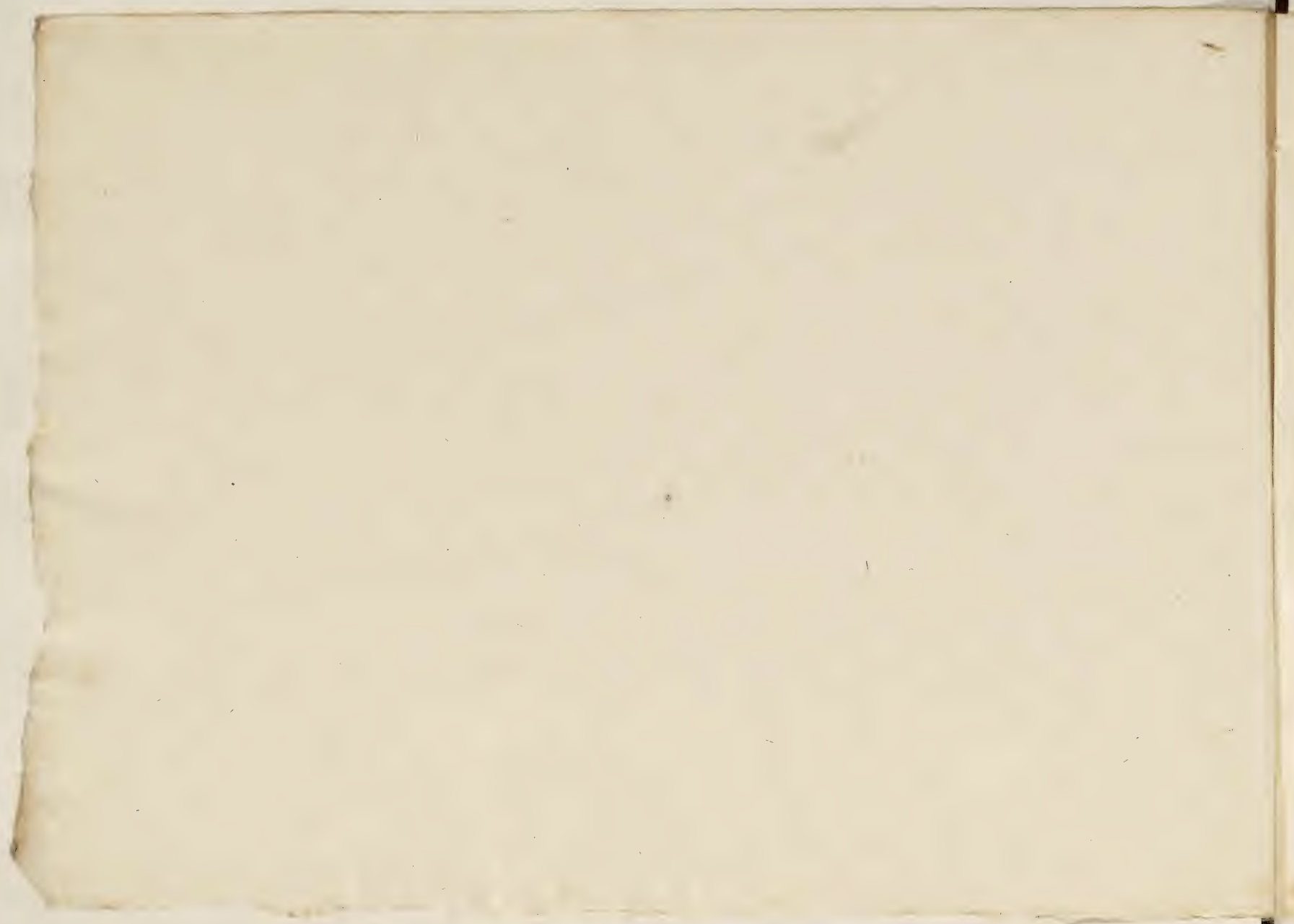


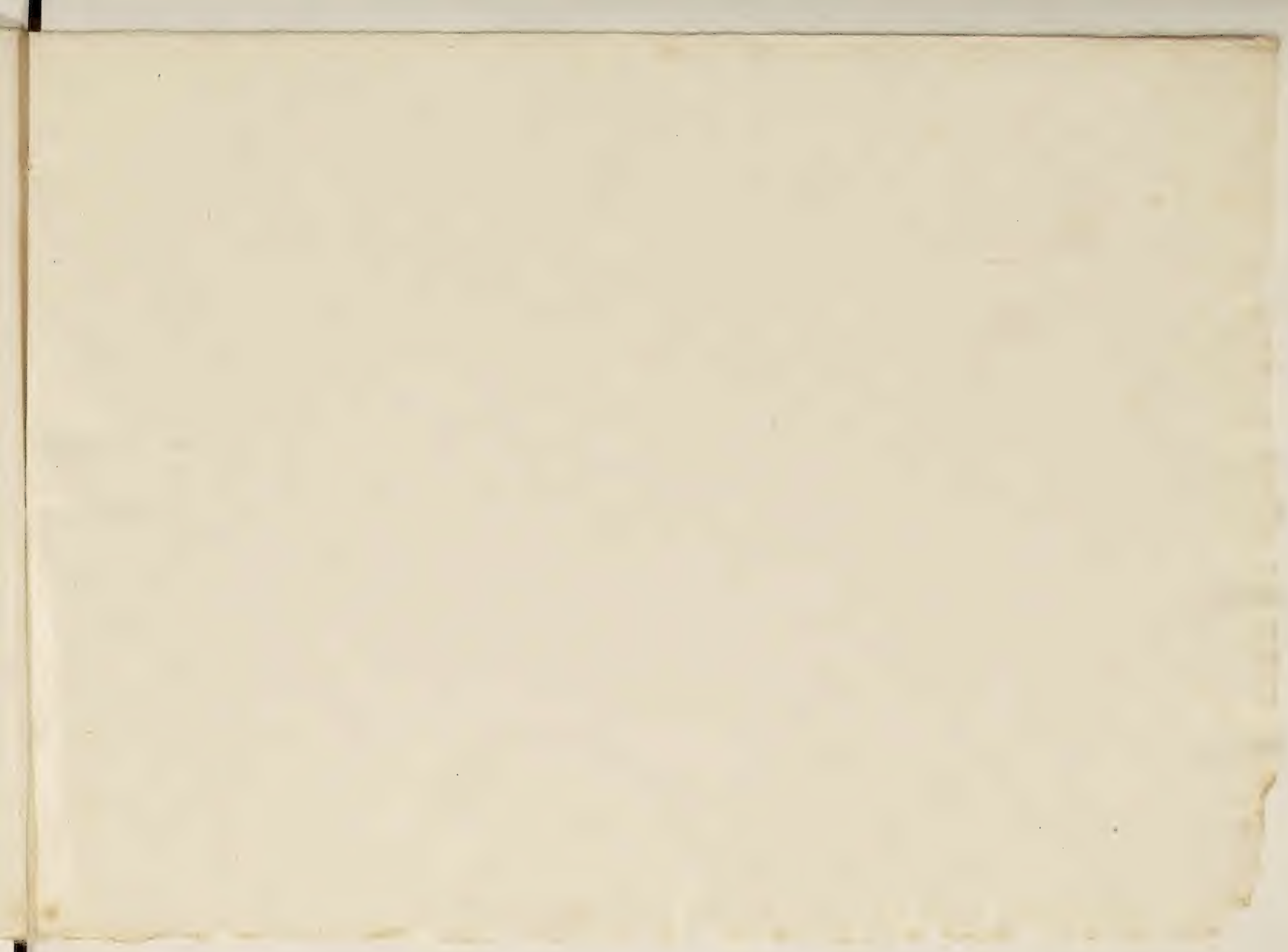




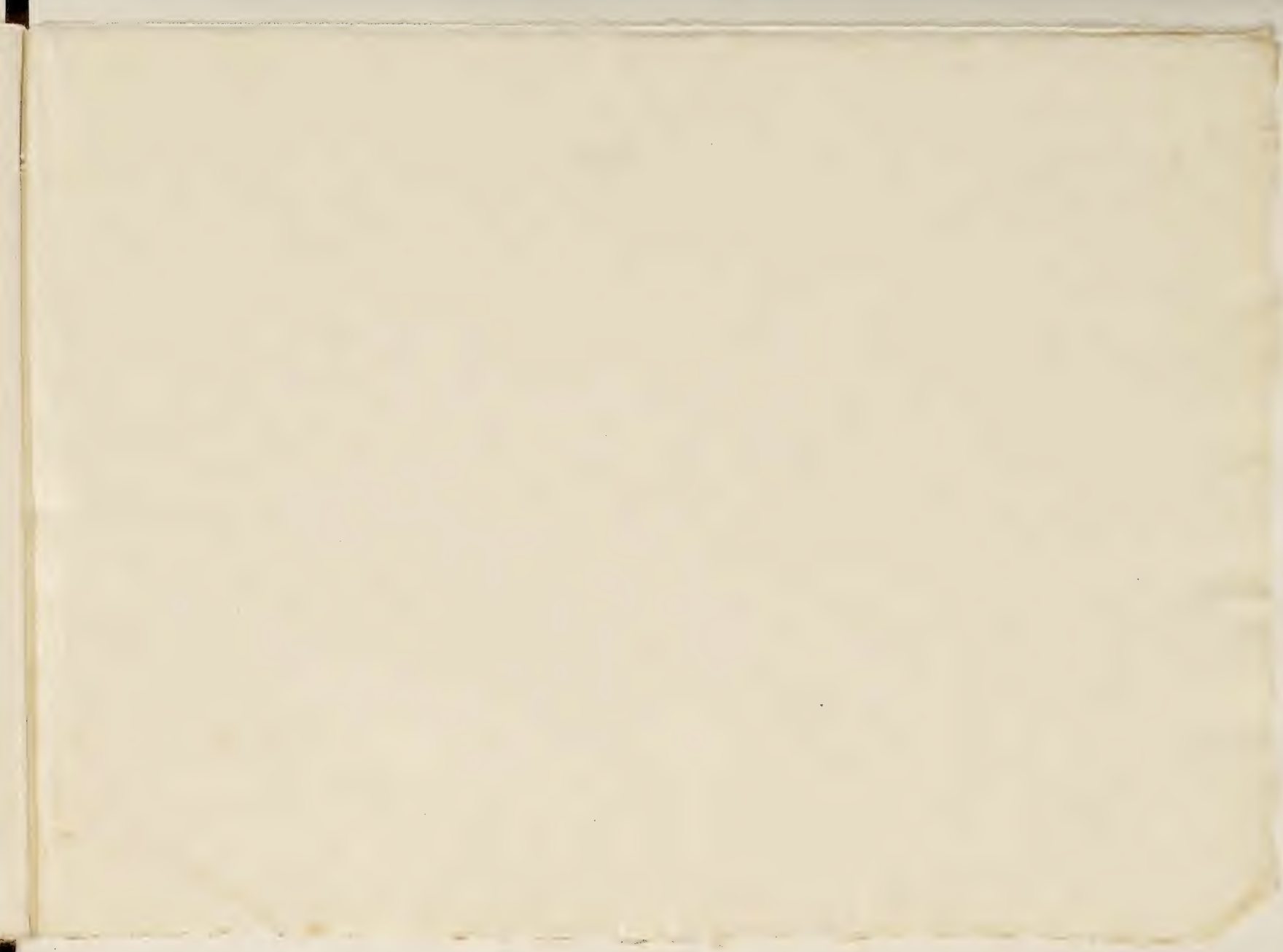




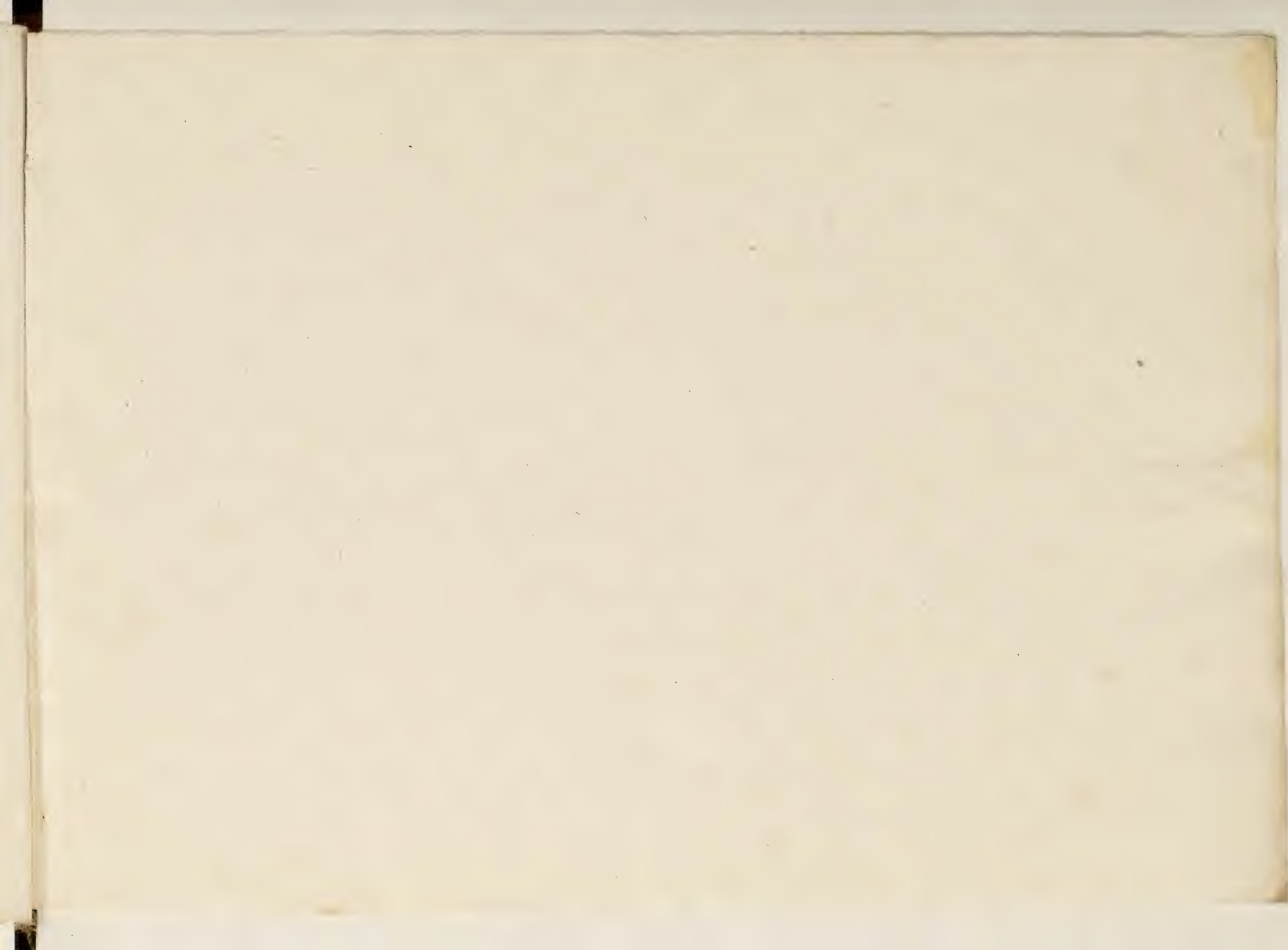


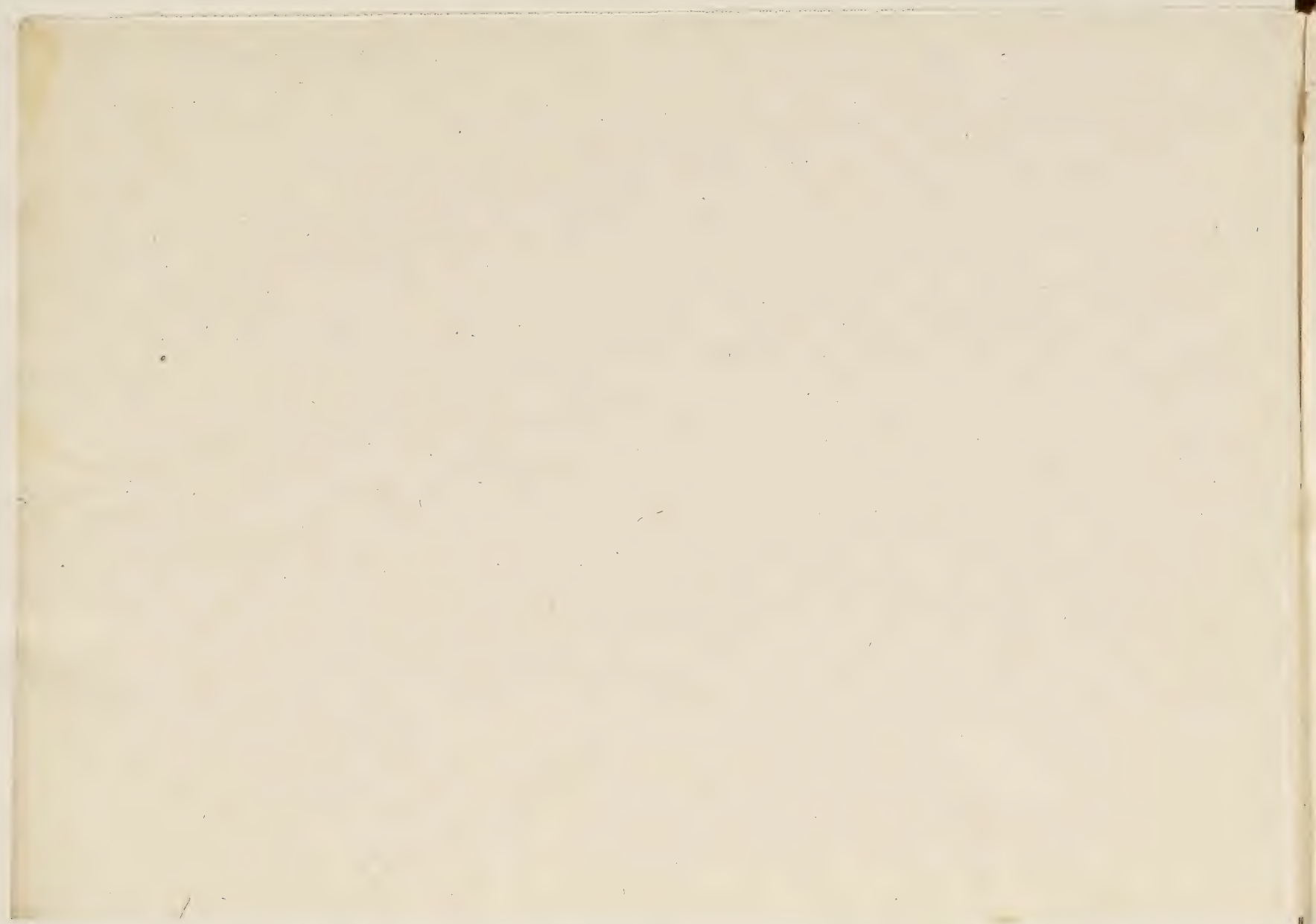




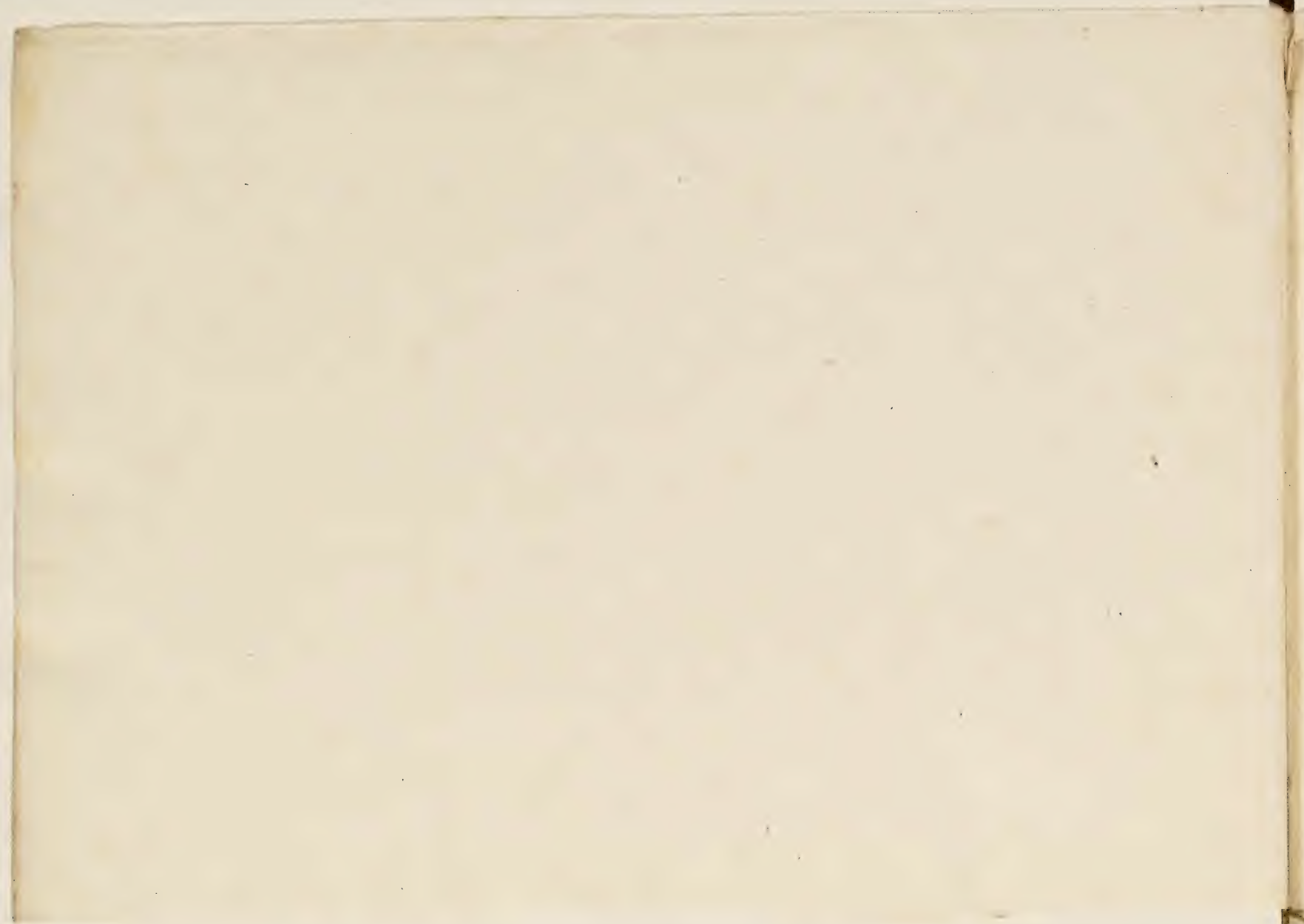


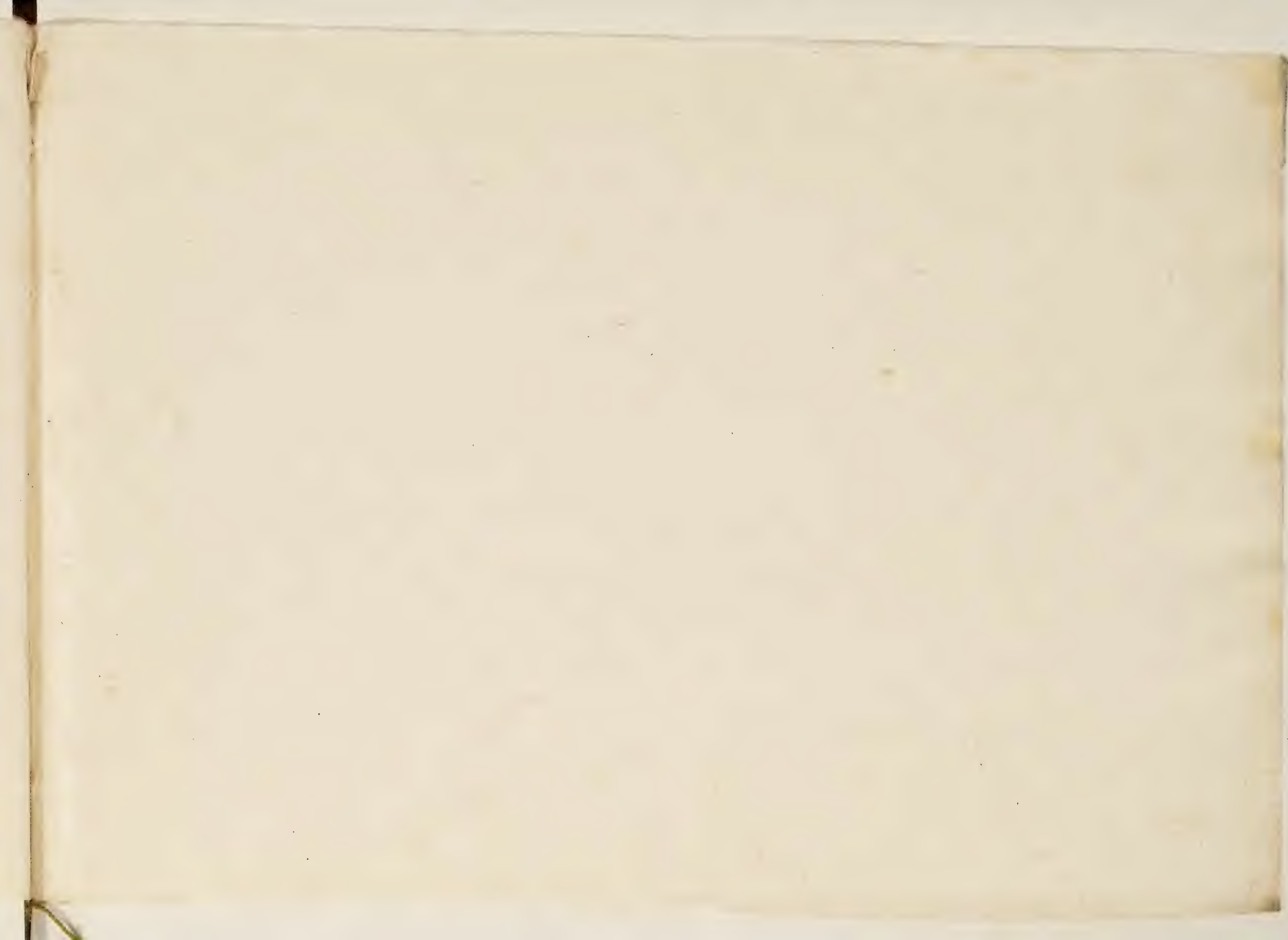


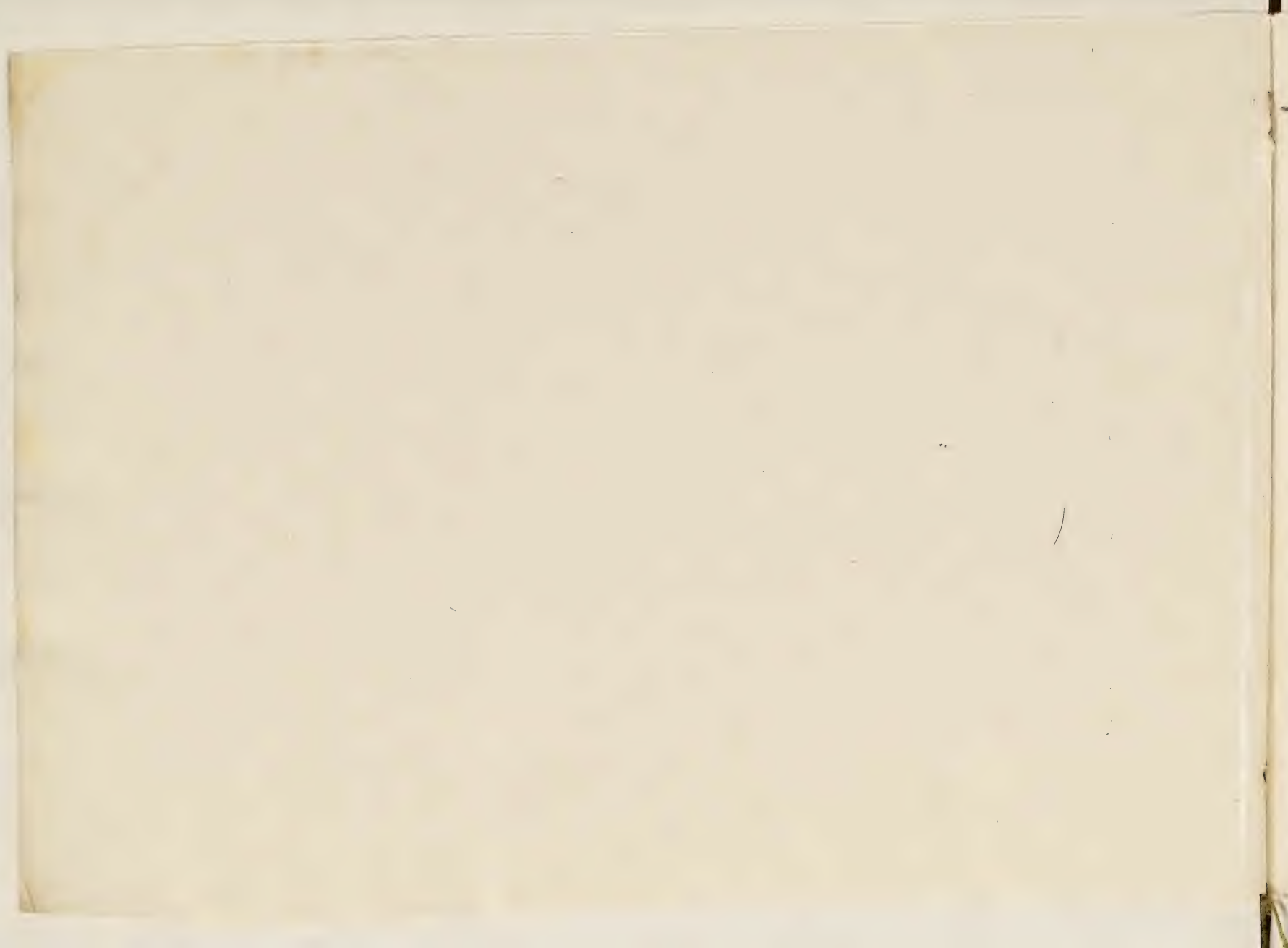




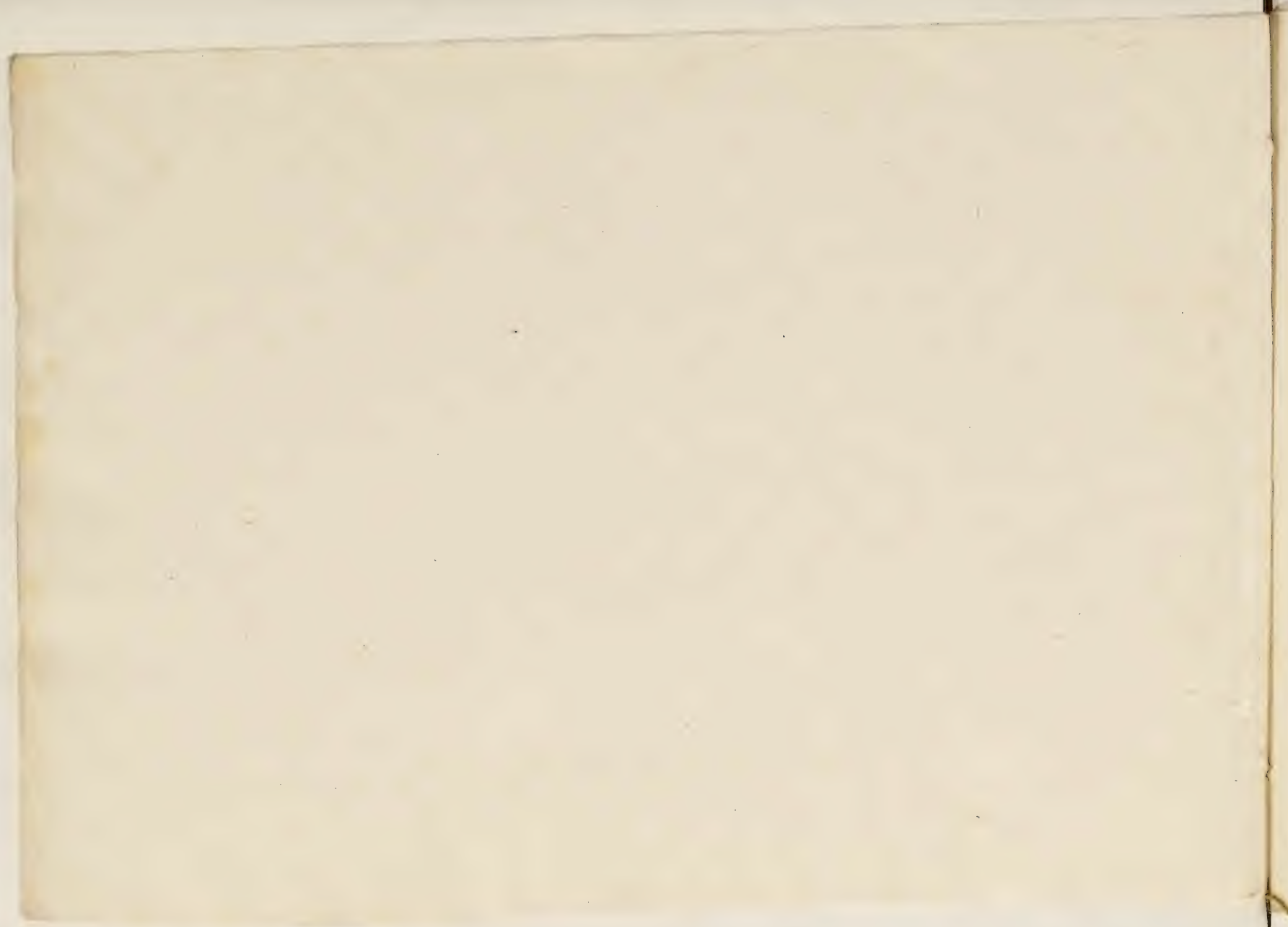


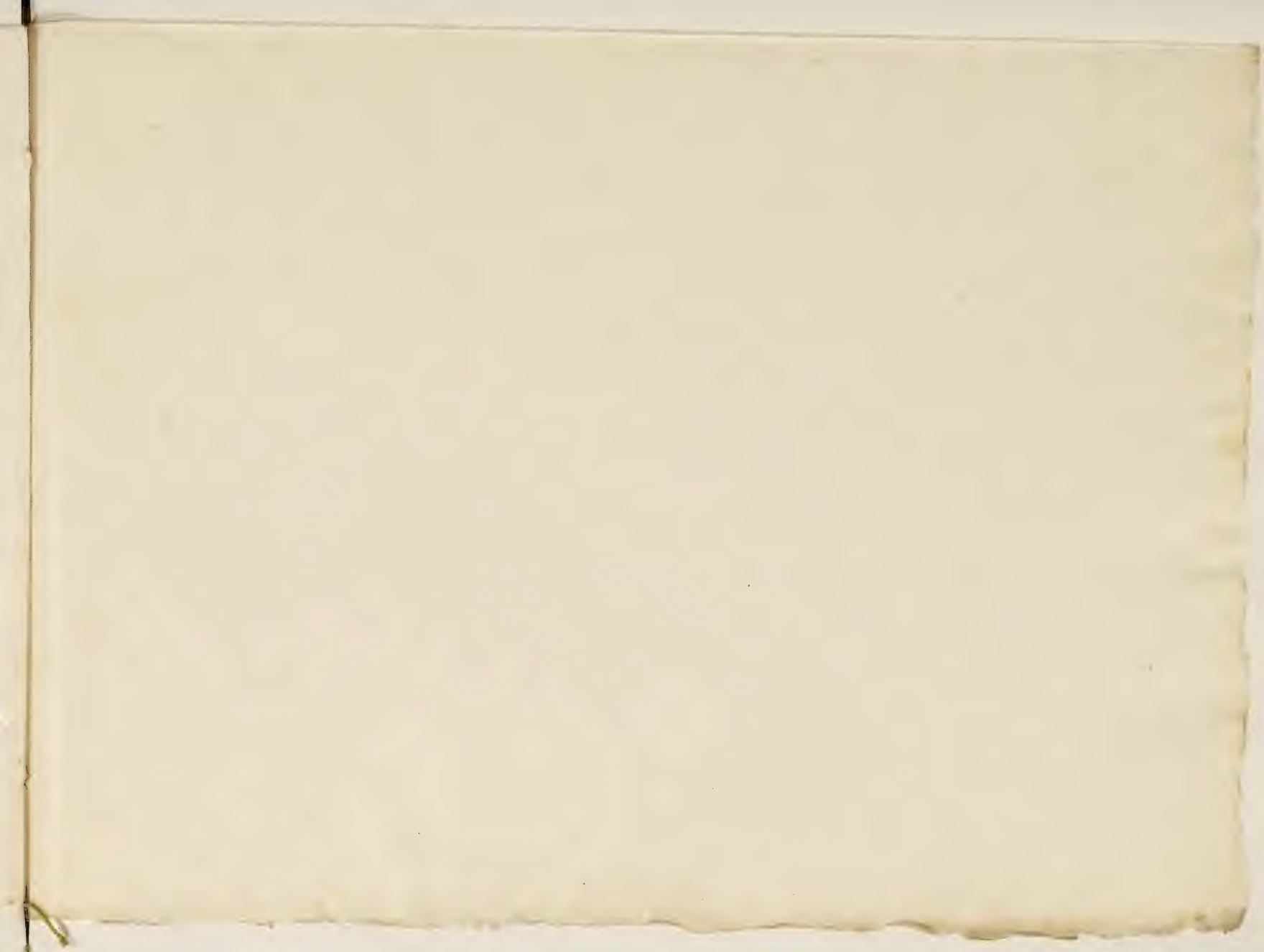


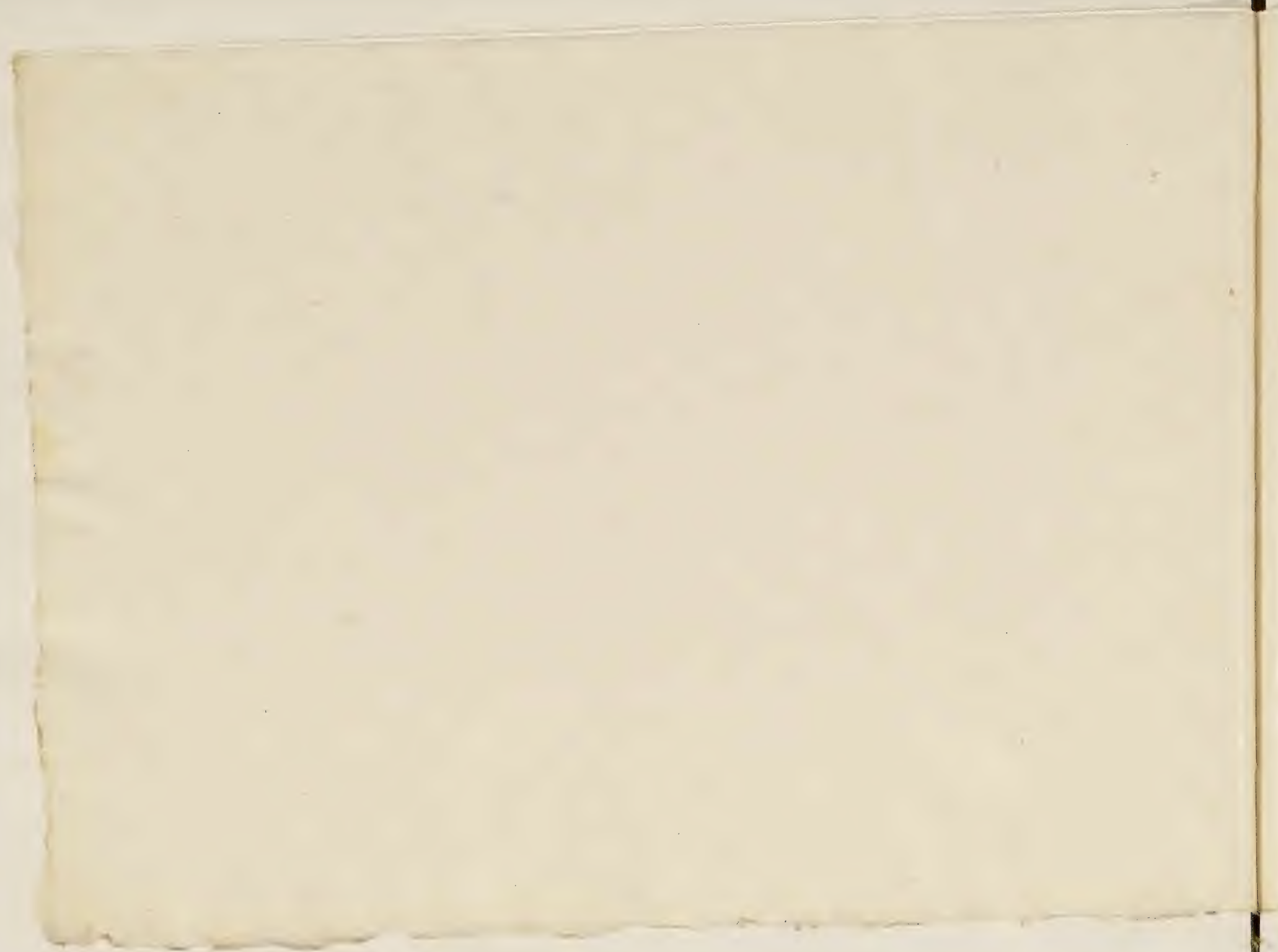




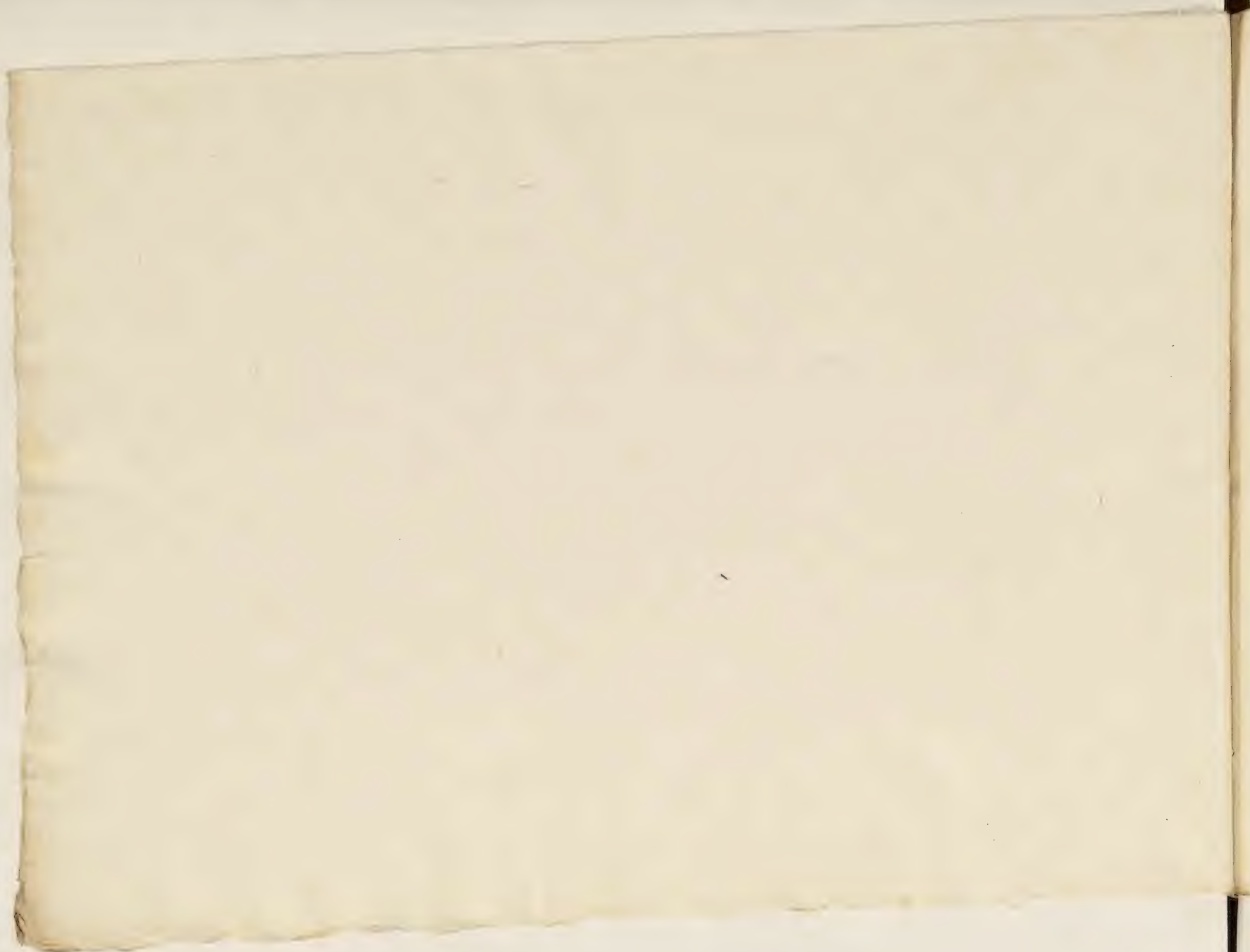


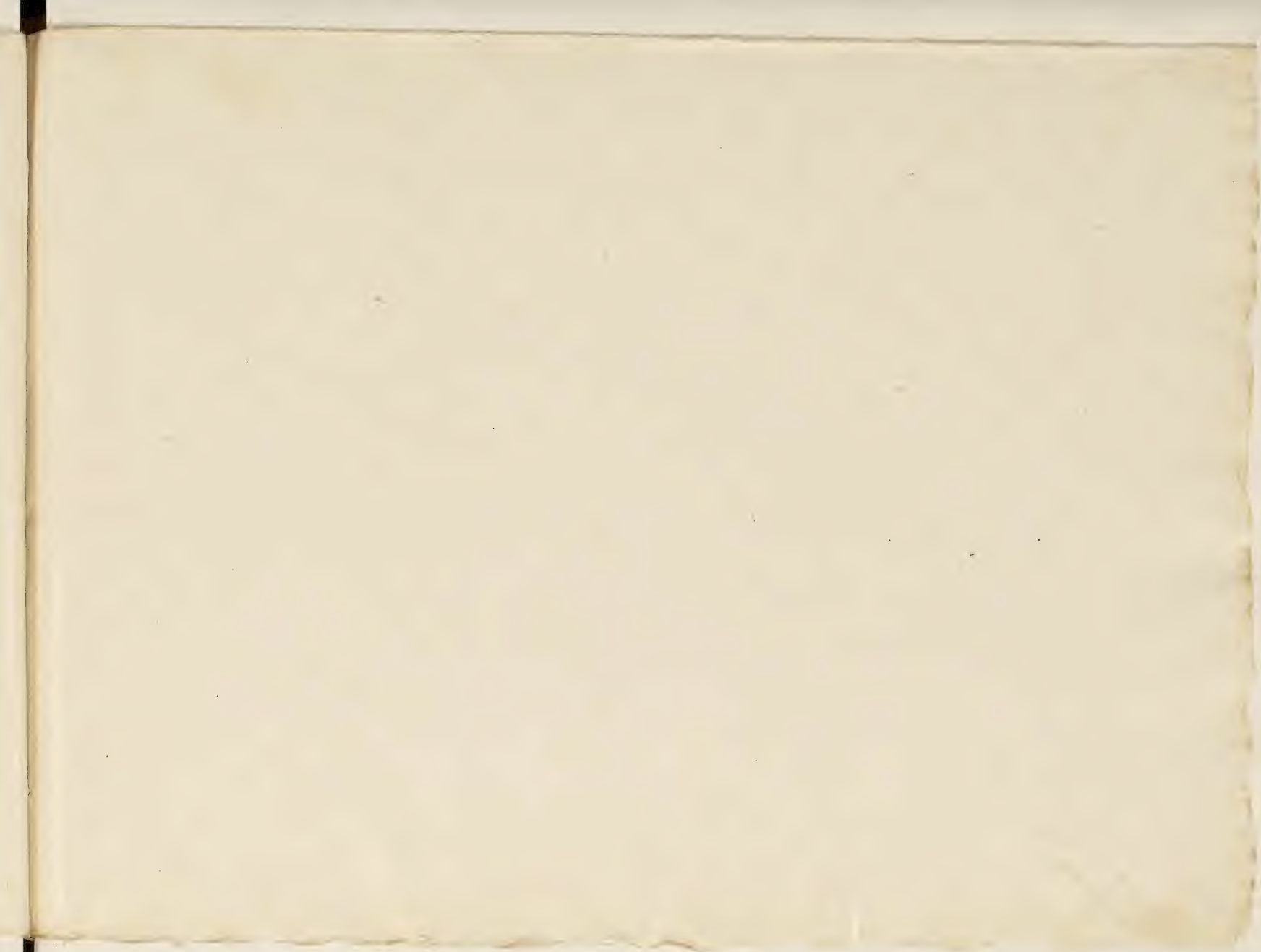


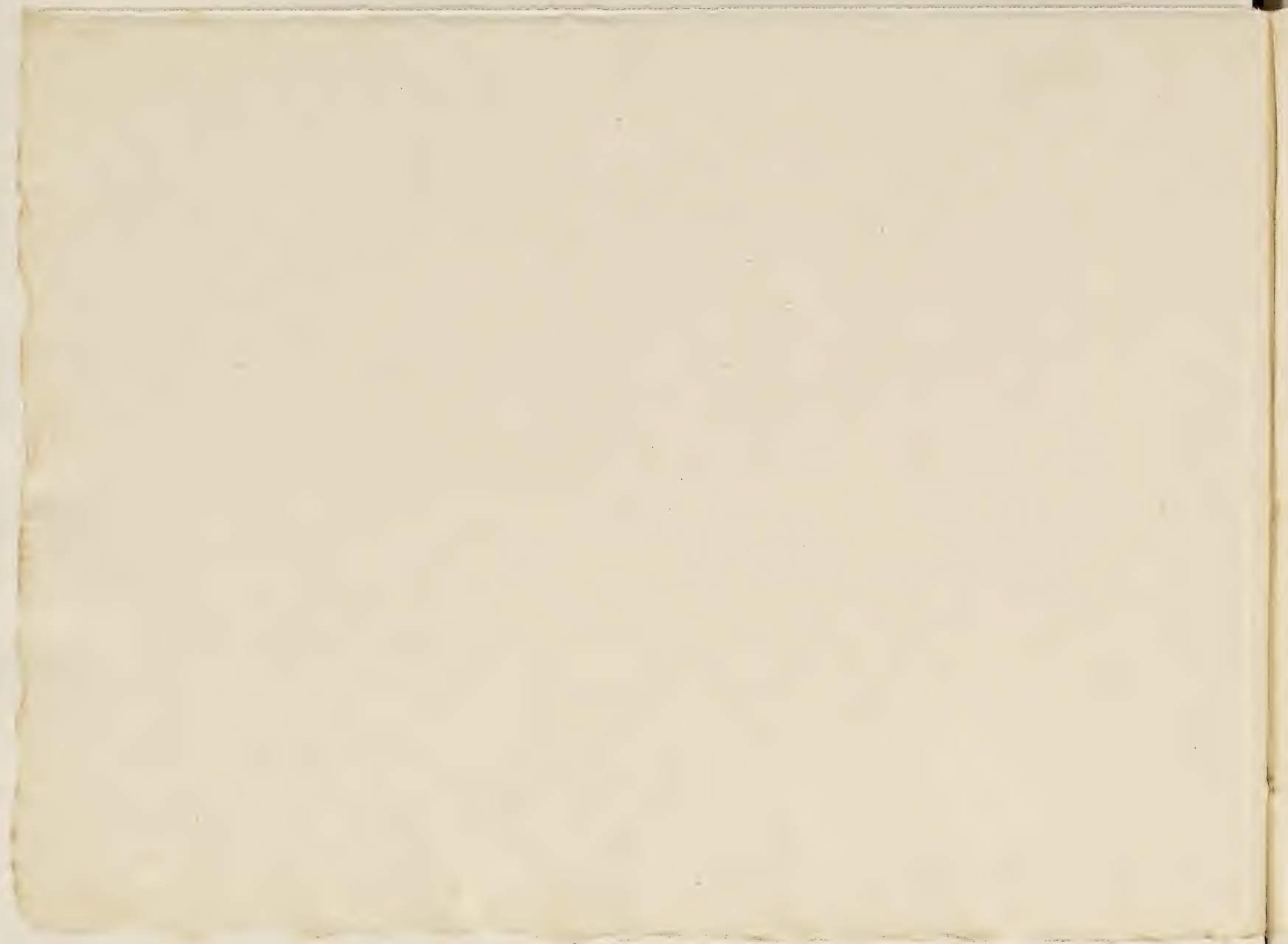


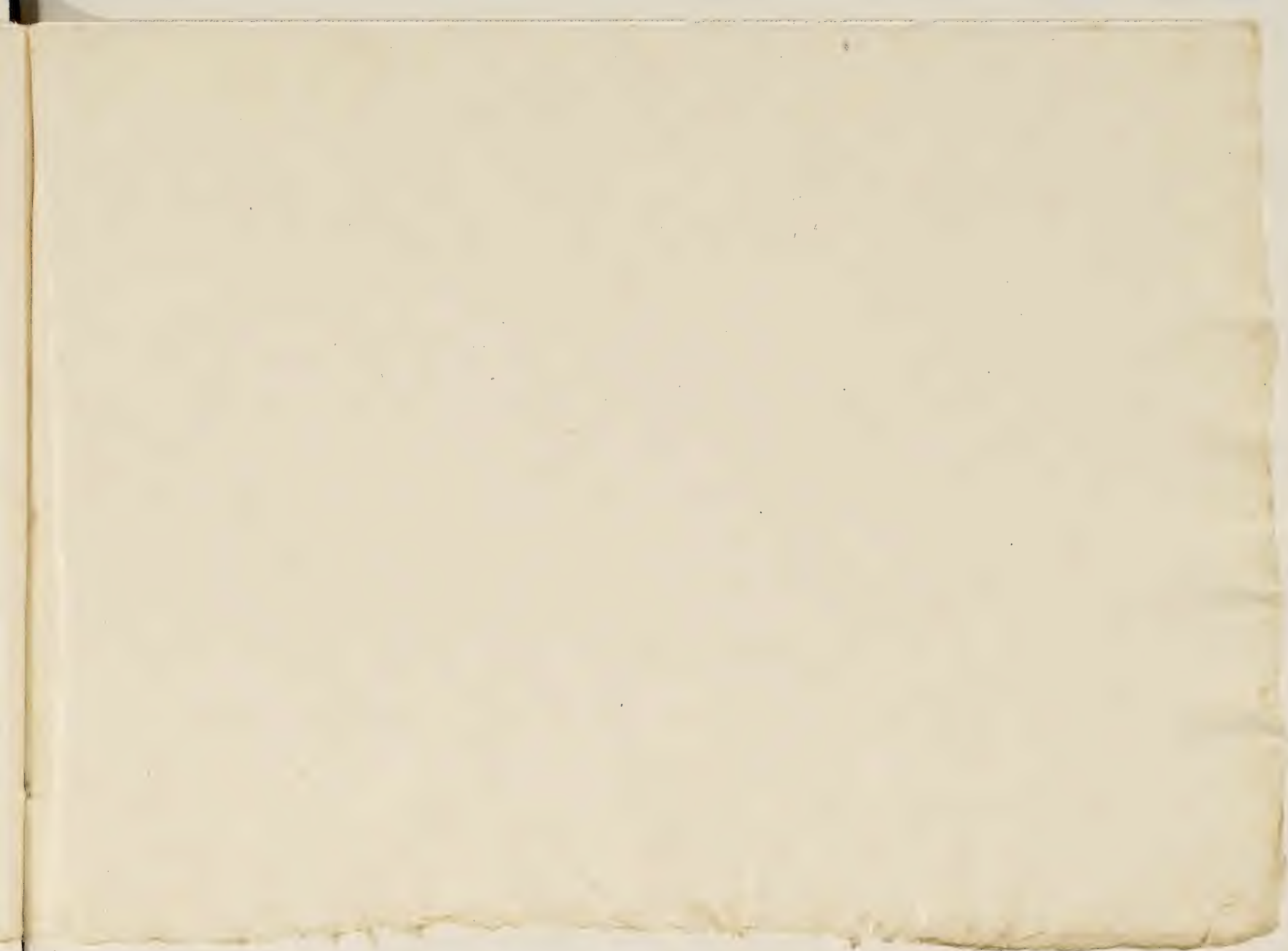


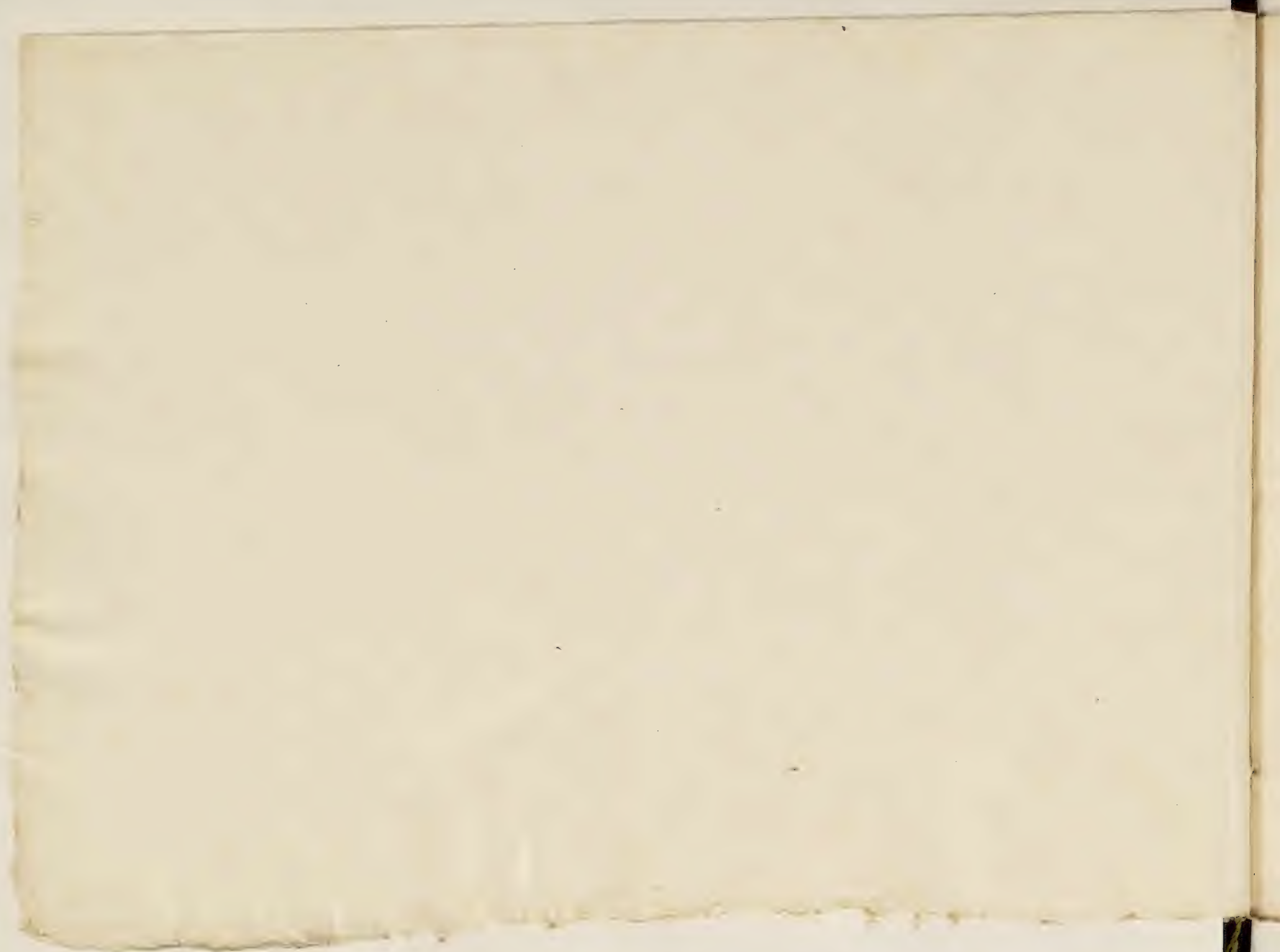


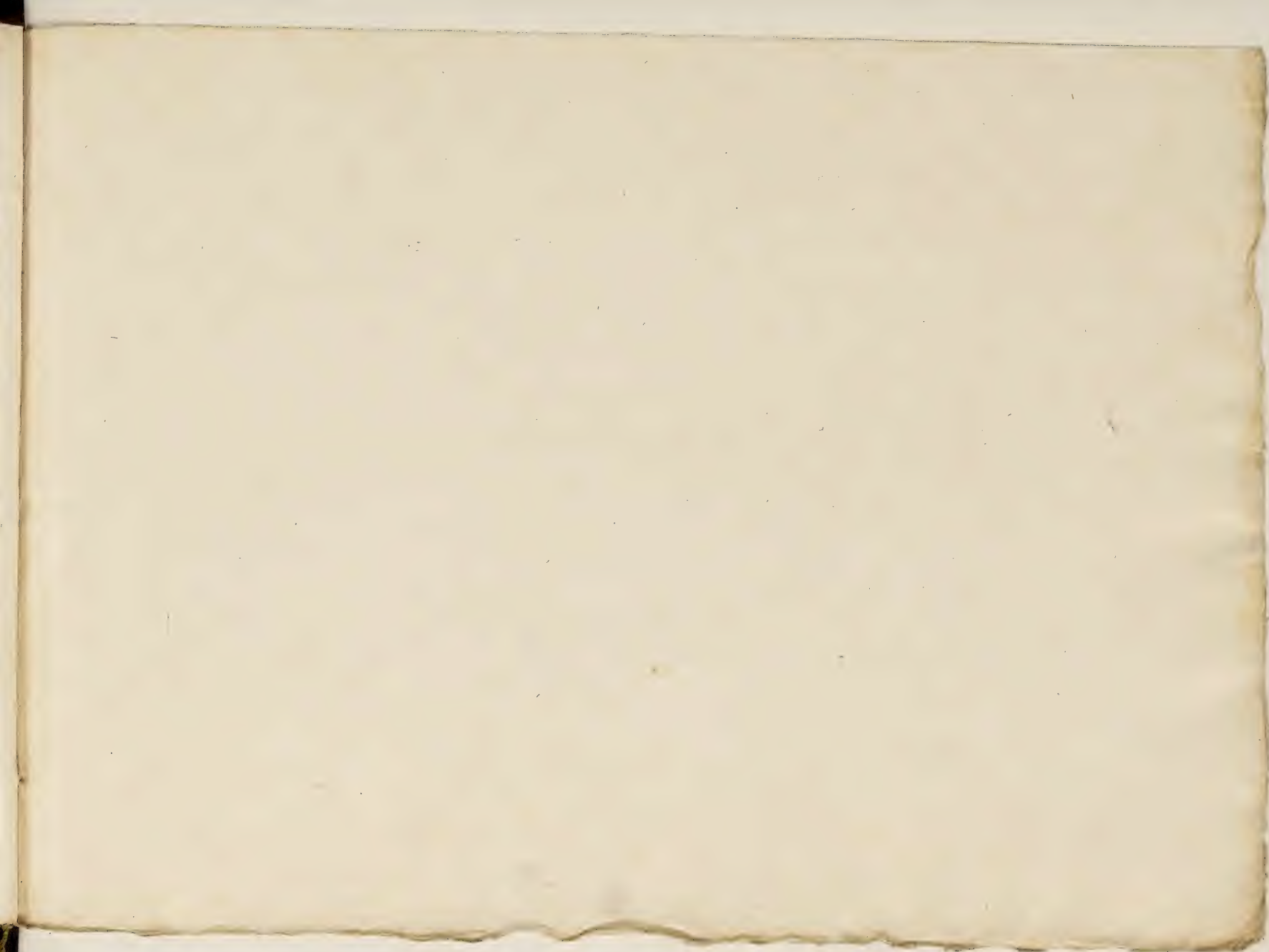


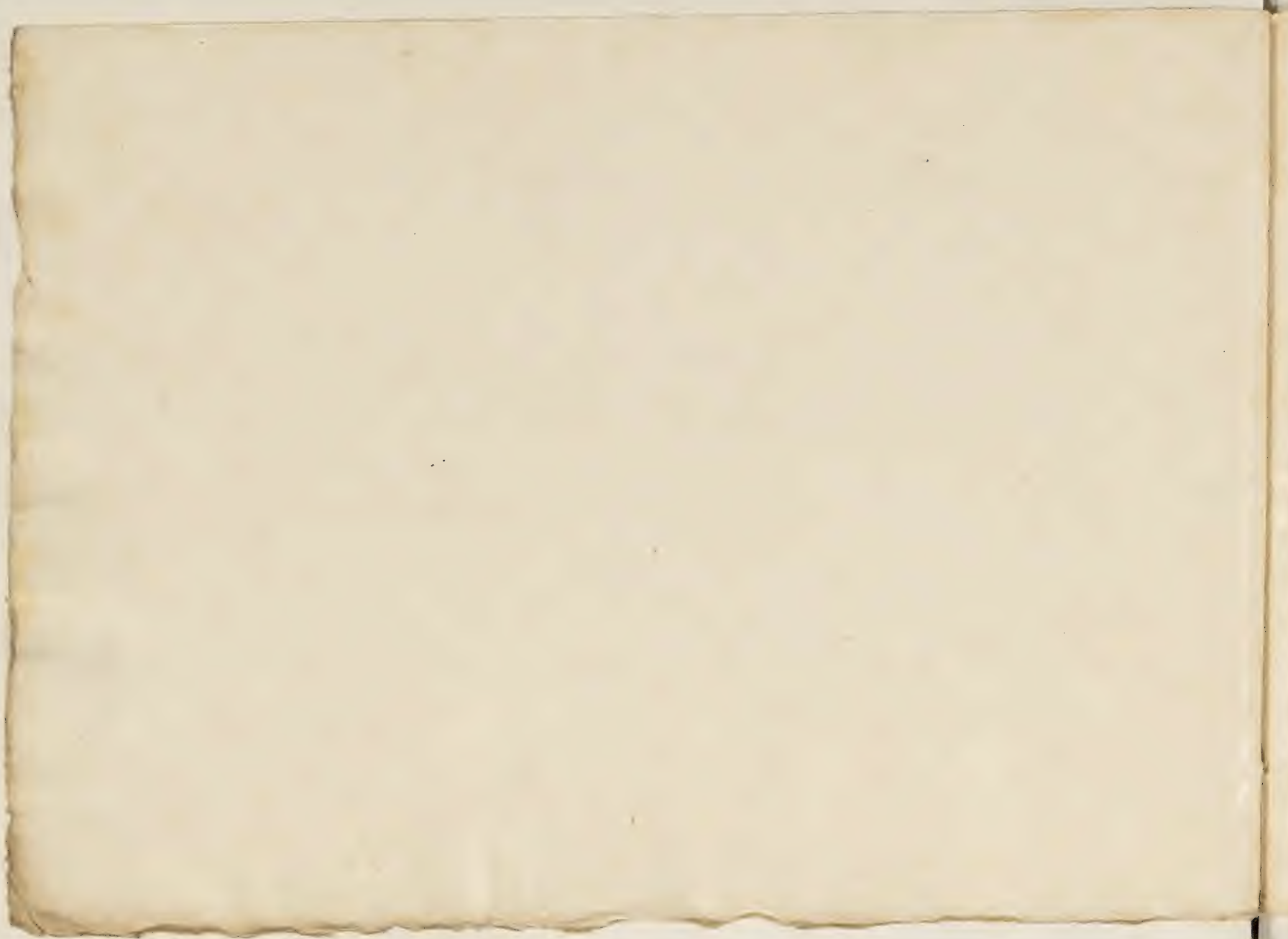


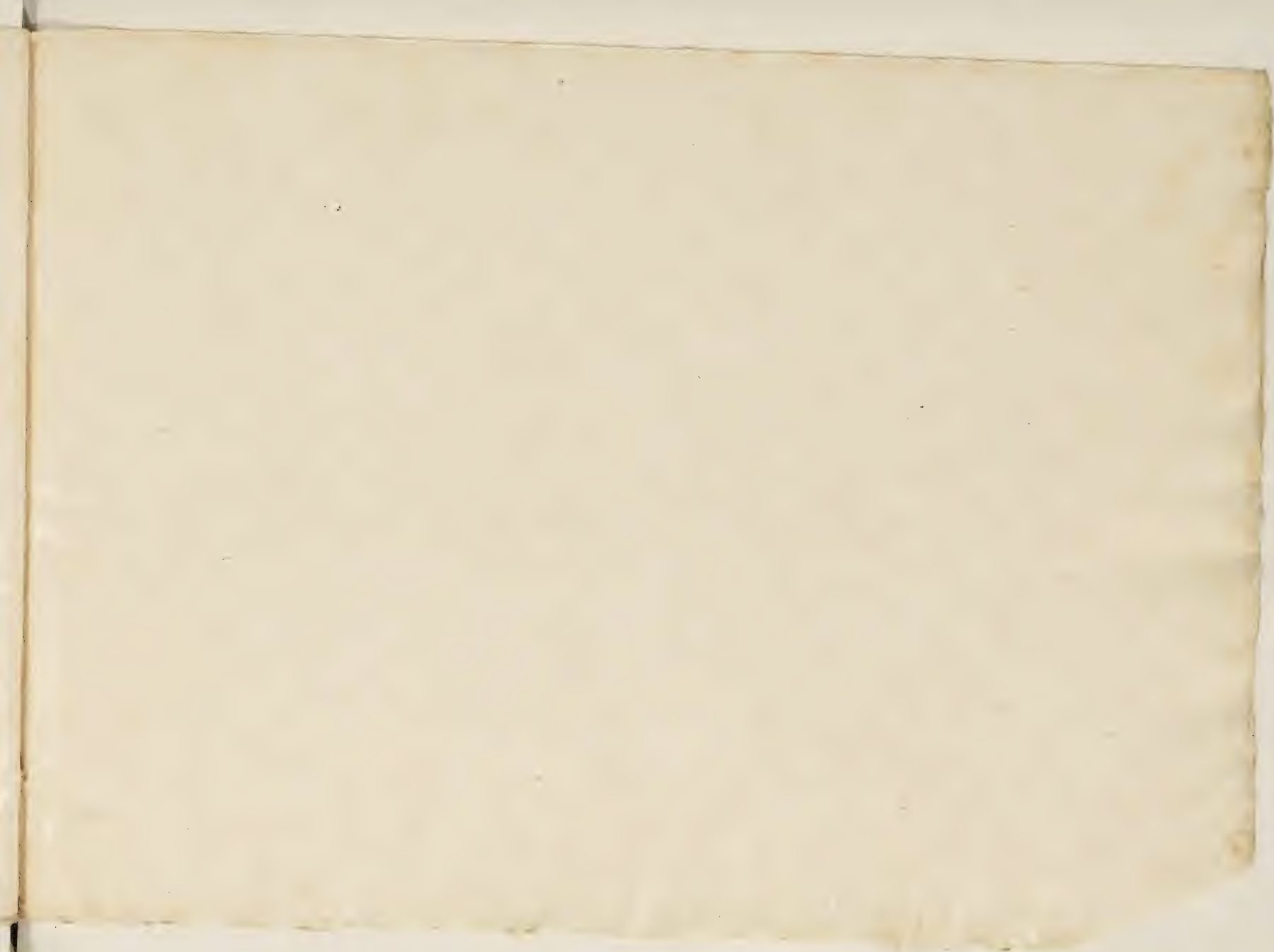


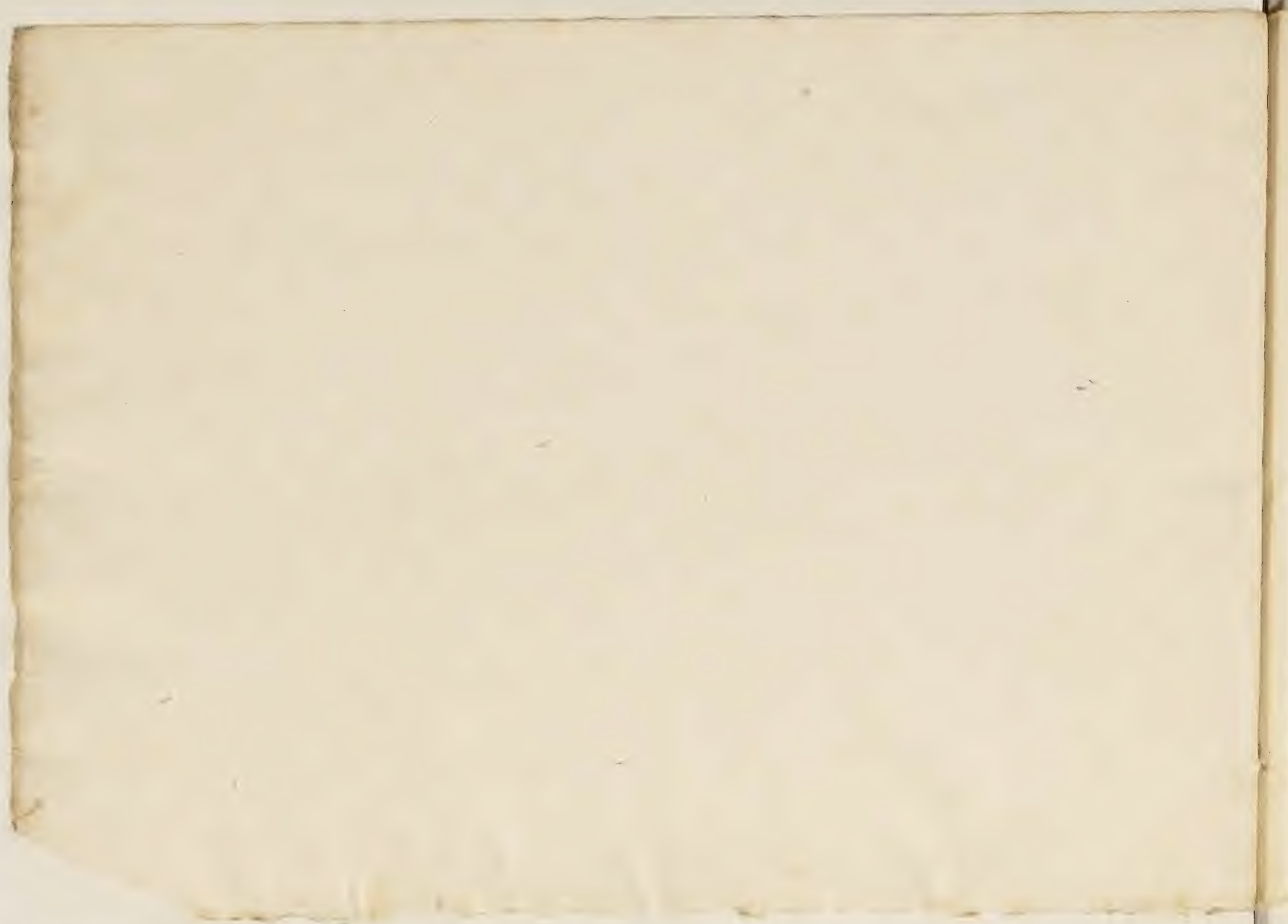






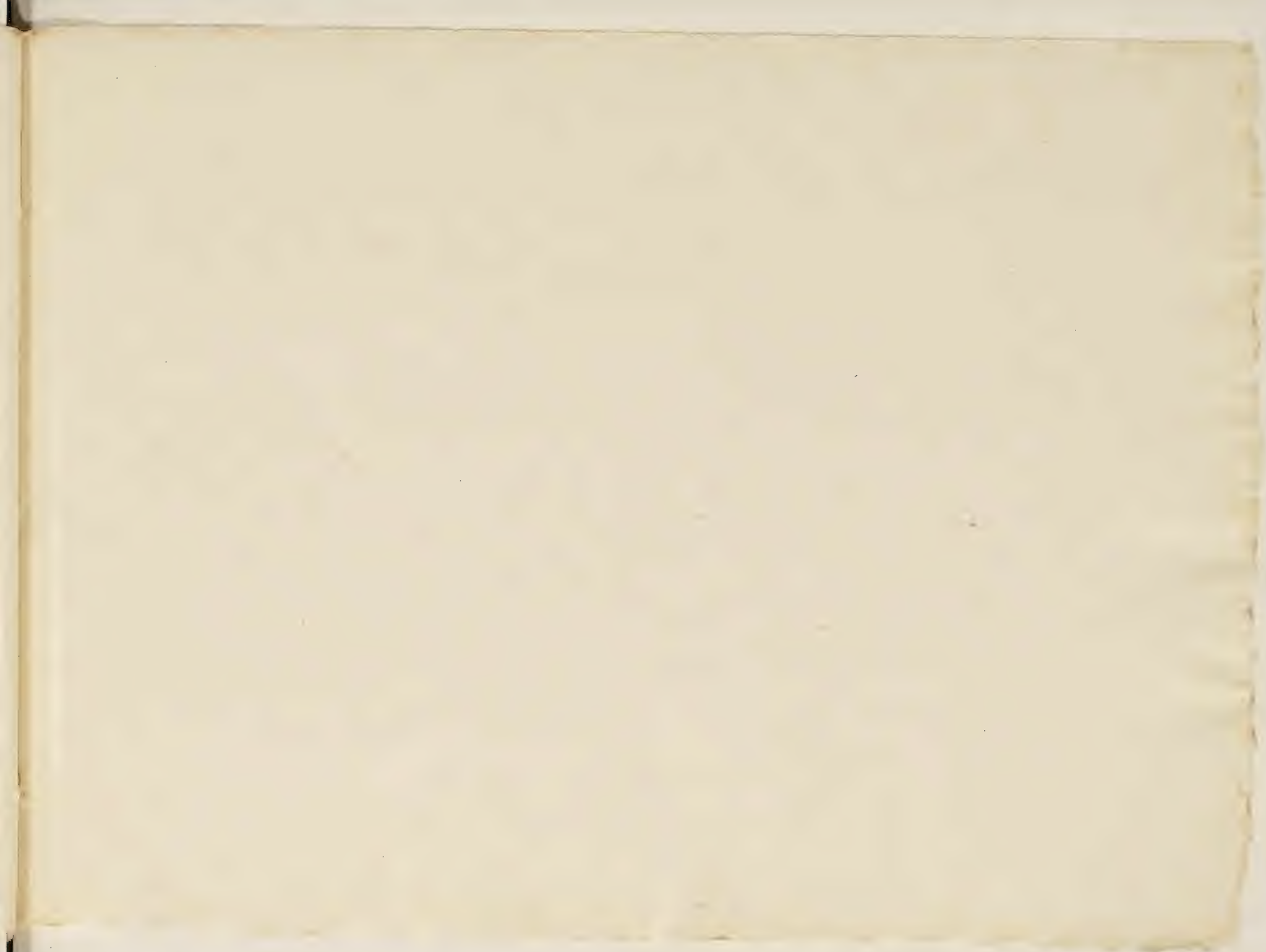


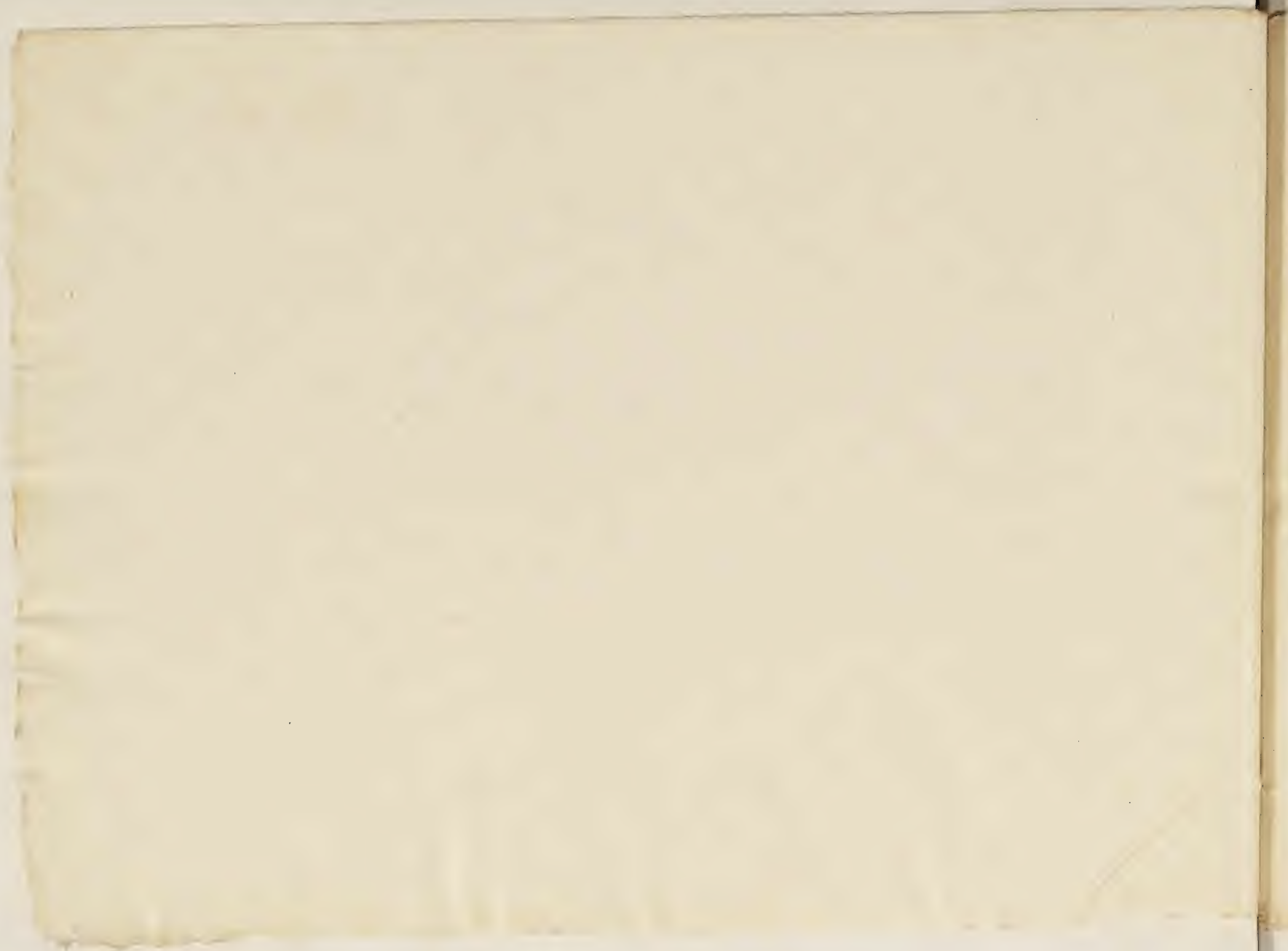


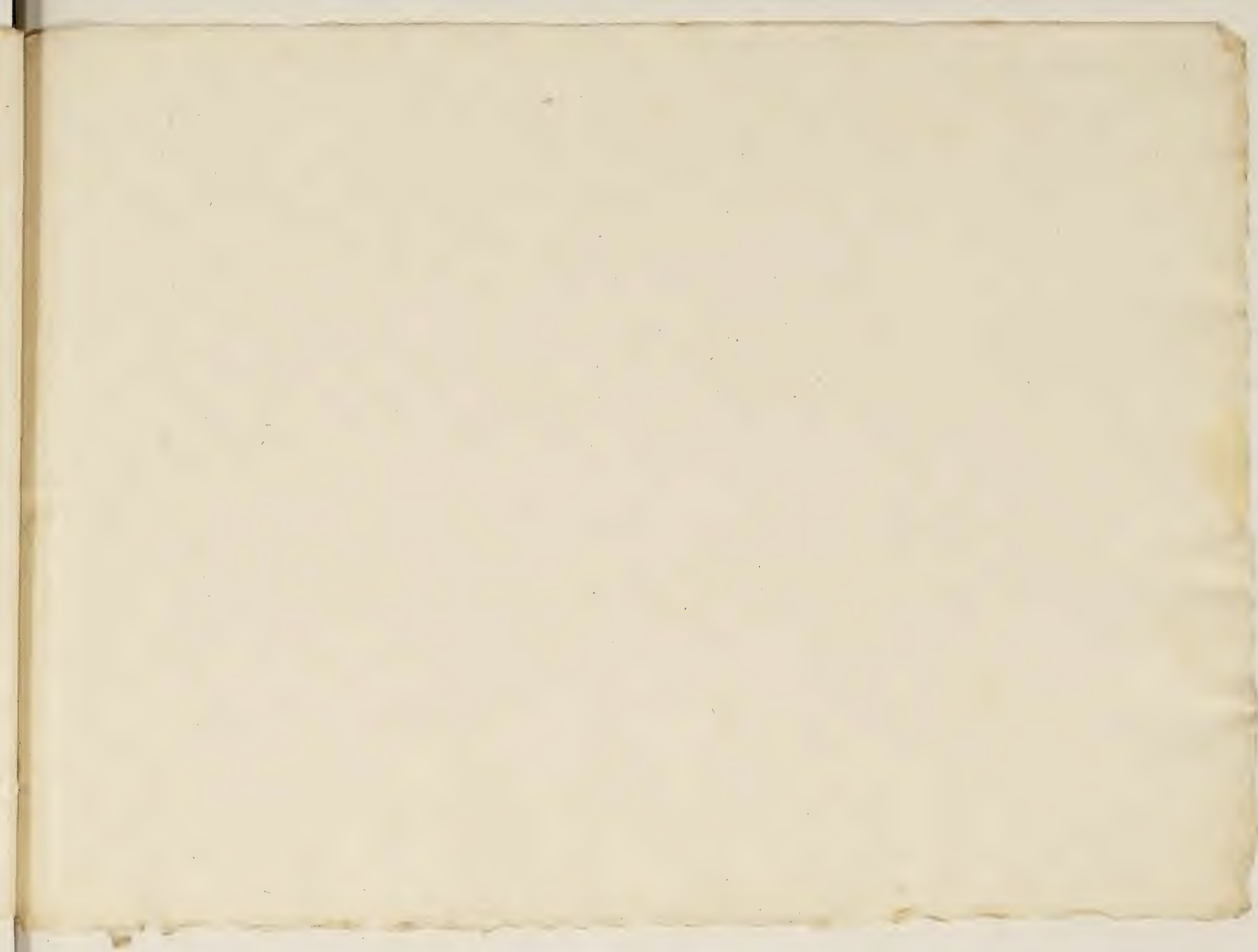


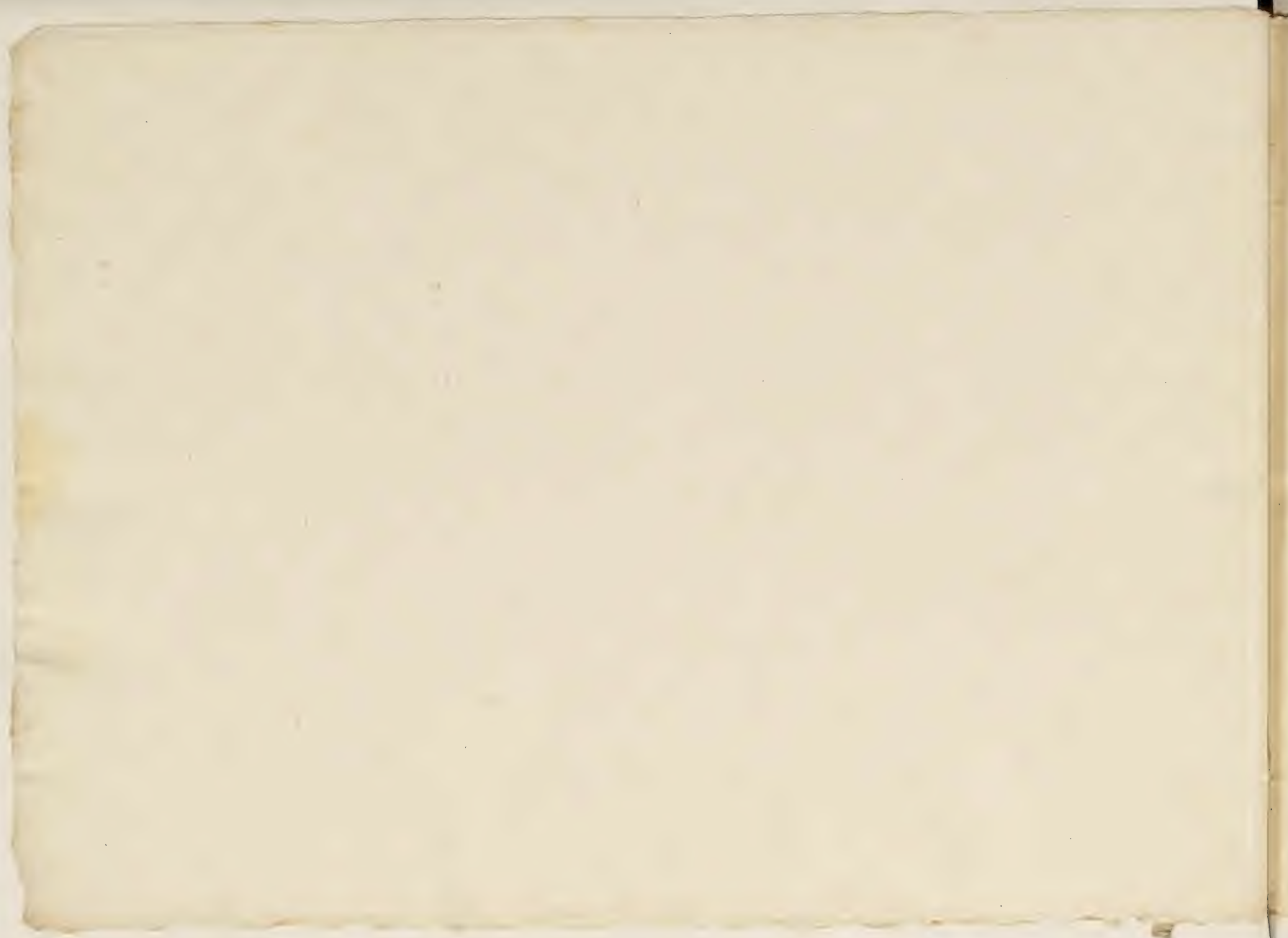


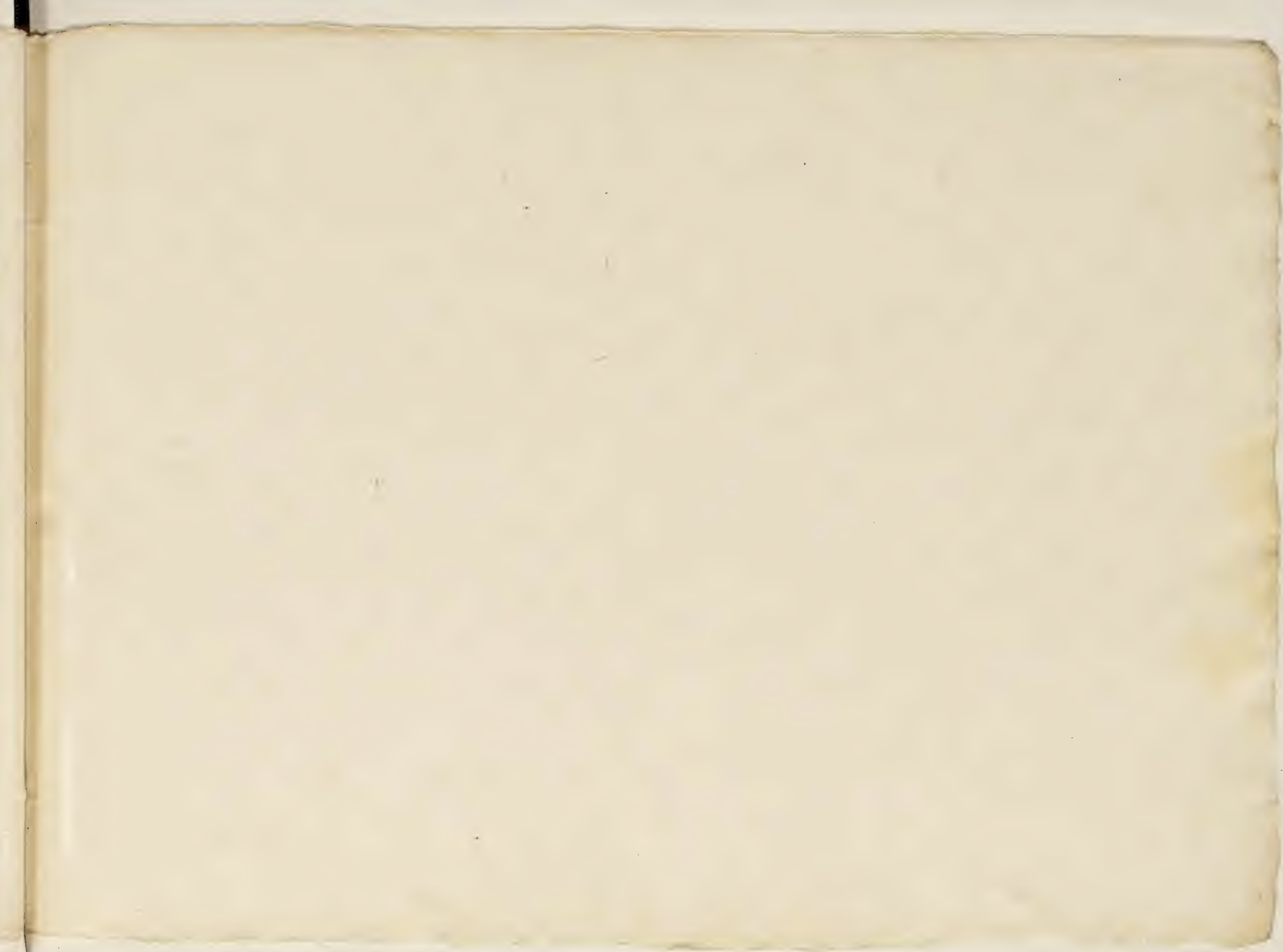


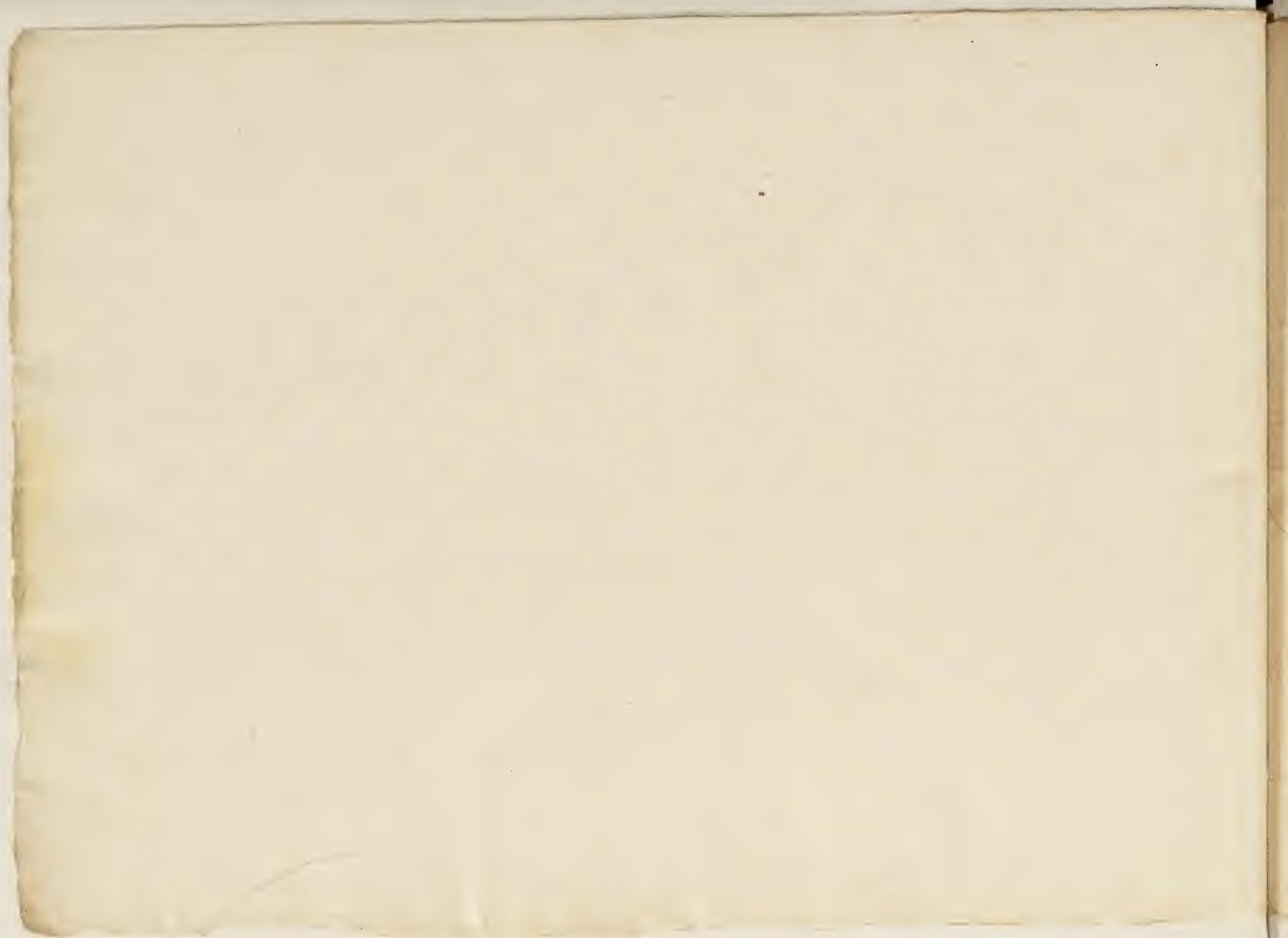












تصویر اول با ده و کل فای مساتی
چو قلعه بنده خندانده کلمه باقی
کلهر کلمه که می بینم اولین شاه
قلعه بدیده که می آید الحان و قیامه

مدیت

چگونگی قدرت قدسین اتم فیوض قضا
سپهر اولیه الحاکم که رضا

مدیت

لذت عشقی بیدار سا پرور نیز
لب شریزندن افلیسیدیه گریزند

صفت عظیم

ملک سلطان گریچه کافرا اولسه اوله بر جا دار
لایک جیور و ظالم اوله مالک مالک پائی آید

صفت عظیم

اولور لایاب اولر ناک ایشی سوز کند
چو بر سوز سوزاید ایچر ایچر اند
چراغ کله بچیزین روشن قلندر
دیزر گریزیه یاشنندن الحاکم روغن

صفت

دعای زلزله خوار شدن و تاراج
ریح الصبا و عذوبه و لذت سواد

مدیت

مادام که مساقی عشق با قیصر
سنگ الک بن نیش اندیکم جام گریه فاسیده افسوس گریه

مدیت

علمده مستحکم بنده لیت جلیقی
تاک مستمع اعلیٰ اولجانی

عیت
اگر شاه و ملک اگر میر و زنده
تو ملک اخیری کدی و گفتند

عیت
تفاوت اهل اولیای دنیا و راحت پیوسته
زیادت قدرین بلیان عالمده عاقبت پیوسته

عیت
لعل شیرین ایله جافا سنگه عالم جانی سن
صورت و غم عیب ایلمه بامد کیمک جانی سن

عیت
پیوسته پیوسته ایستاده رسم درین
اجیت بولنه عیت شیرین

عیت
پیوسته آفتاب عالم آخر و ز
زنده اثر و جان و جهات سحر

عیت
جهان عید و داد ایله ادب از ارم
خلافت کایه سنده ایدر می از ارم

عیت
سلطنت عدل ایله اولویر پایی از
کام عالم عدل یله پیوسته تیار

بیت

کیر ندری زلف شبدن چون رخ روز
جایی او لری افتاک و لغو روز

بیت

کیردی اصل قالمش زوینده موینده اسر
خون دیشی تمام اولمش پینده یل اسر

بیت

نیله کور مکین سنی محروم اولیدیم کاشکی
کلیدیم عالمه معدوم اولیدیم کاشکی

بیت

سغرده بیلنه حیا فتنه رفیق
هشت اولور اول جهنم طریقه

بیت

هیکله کم عقل کامل هادی وزیر هیر اوله
بیر اوج طبرغه هست ایلسه کوه اوله

بیت

قانی اول بیر نیرنه شاه اولش
سیر س علفنده ماه اولش
یا قیر شمدی بیر التنه ایقیر
تو اطمینانه اولمشد بربیر

انگلیسین دیرجی سلطان شریفیت
 کوزل یوزلیدت استکاء اولسم حاجت

فیت
 غی دخل عیول اولندی بلار
 مشکل اولندی که اخیرند اولار

فیت
 چشم کوزل نه دکلیه کوزلده عجیب
 کوزلکن ایختننه که لهره و طرب

فیت
 دکن کیمی ده کویب کوزیجی باشیندی
 لهری کوزلسمون دوز کوزیجی که باشیندی
 بیره بیغور کیم باشی یغور دی
 دوزنی فی اهنکاء کیم که اخیردی

فیت
 تیه کاجیون چاره ایلمیت قیدیر
 کوزده کم که نه کوزتور قندیر

بیت

چون حصول دولت و ملک محال اولی بجای
گیز ایچی بیلر نیاتندن مرچیا اولسون سکا

بیت

خایب اول دشمنه بقمشلیو یاره ندره نبلدم
سود و مکدن غدیری اول دله ایه ندره نبلدم

بیت

هر چی نازل اوله امر قضا
لهیش مدلهیش اولور بعضا معجی

نظم

اکا در عاقل اولندر خیر و صند
که کیش لهیش ایله اصحابه پند
سخنه کوی لهیز و ز کوی بند
اله نه حمله لیرر کوی لهیز خاصه

بیت

عید و ذن انتقام المی نه خویش
جهانندن کشی کام المی نه خویش

بیر بل نازل ایلر اقمه جشع
 کافره دایر ایکی سوز اشت خند
 آیلار یوستلر اولور غمگین
 ثانیا نشا صاف اولور دشت

بیت

- یا الهی سن بنی ارج ایلمه -
 ارج ایدرینم دکل ناهمه ده محتاج ایلمه

بیت

شما اقبال و دولت مذکرت اولور
 همیشه دشمنک افکنکرت اولور

بیت

محنت و غم دمدی بی نیاز قل
 اهل محنت خاطر بی نیاز قل

بیت

تبی و جانم سنکرت تبر با نک اولور
 قیوم تصدیق کچورینه عافک اولور
 امیدکرت اولورم تا جانم دیر
 بوجیو فاجه ایتمکرت دیر کرجیو

نظم

تا بقدرن اتمه صاقلن اجتناب
امیر بر پاشنده قلمه شتاب

که بر زنده بیک خویسته و از بزم جال
وی گرفته و زنده قلمه امیر جال

منقذ

حاکم عشقک صفای صفا سی اهل حال اویلیان بلتر
اهل حالک قدر فی صاحب کمال اویلیان بلتر

نیت

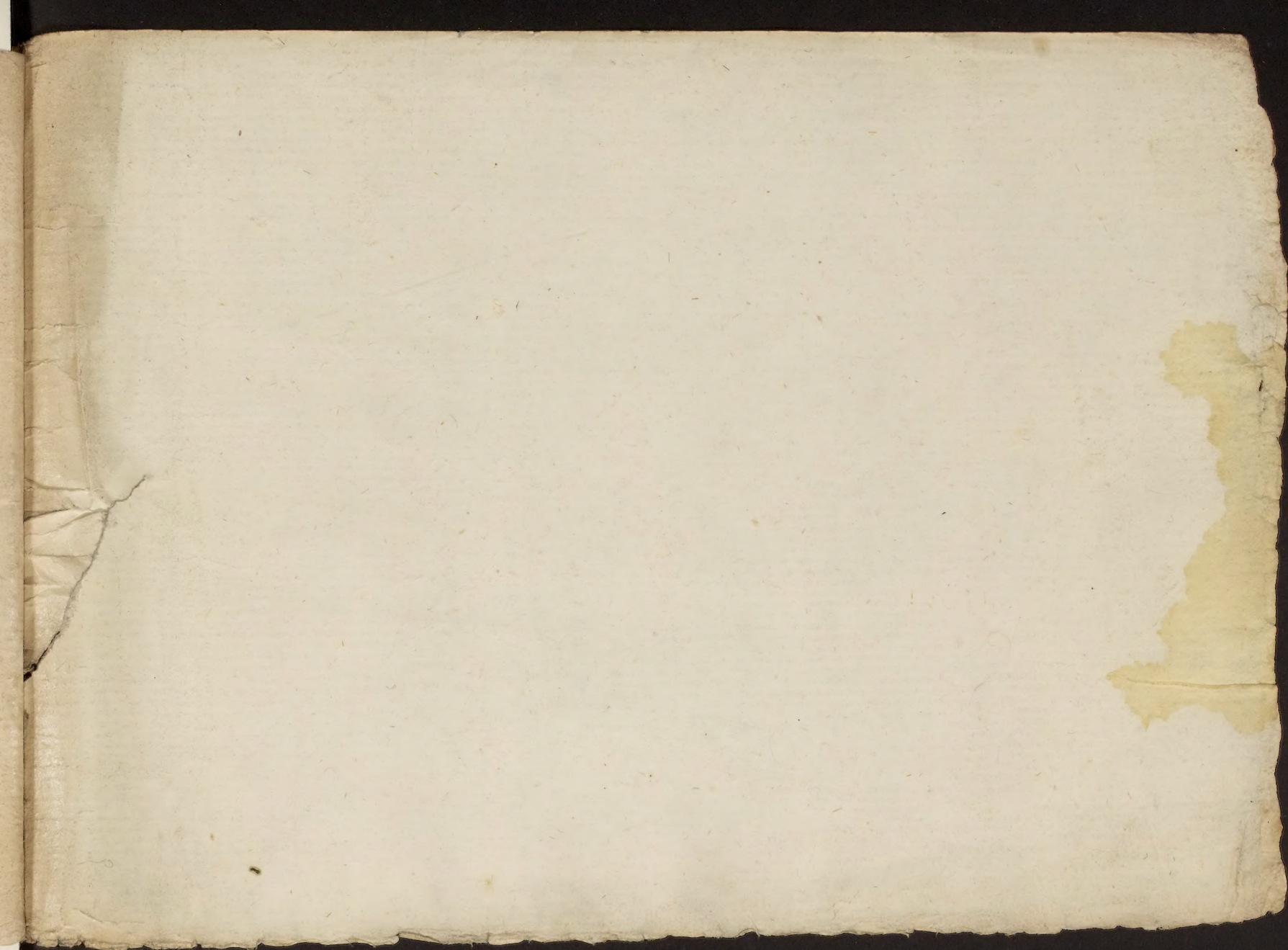
عاطل جهانده نه نشاد اولید نه غم چاک
جاهل همیشه شاد اولایم دوزم الم چاک

نیت

نیا شمع از لبره بی غیبت اولم
چو غیبت اولم یک عیون اولم

نظم

چو ملک اصلانی بود باستانک
صفه اولم ایند مکیونت انک
که مکیون محکوم کیدی صیدند
بویطردن دوز اولم حقه بقیدند



549

